

دای خدمت به صلح و همکاری

بازی سیاست

شماره ۴ (۱۶) دی ۱۳۳۰



لیچیمال کنده: نینا پویان

خواندگان گروهی

بعلت خسارتی که به بنگاه ناشر مجله وارد آمده است بین آن میرف که «کبوتر صلح» برای همیشه آغطیل گردد اما با گفت دو سداران مجله، پس از یک شماره آغطیل اکنون با ردیگر «کبوتر صلح» را بهتر و زیباتر از پیش بشما تقدیم می کنیم.

از این پس، برای آنکه انتشار مجله‌ها دوام یابد ناچار بین با از هر ایام آن بگاهیم یا بر بناهایش بیفزاییم. ما راه دوم را گزینده‌ایم و یکریال بقیمت مجله افزودیم امیدواریم خوانندگان هم امامایاری گفند. گوشش ما اینست که مجله را هر چه ممکن است بهتر و زیبا تر انتشار دهیم خوانندگان ماهم باید او راه ترویج و فروش مجله بگمکن ما بشتابند. بنگاه ناشر مجله حاضر است بهریک از خوانندگان که مایل باشند چند لبخند برای فروش و اگذار کند.

خوانندگان عزیز:

با فروش پیشتر مجله هارا باری گنید.

با همکاری:

خیر خواه - م. فضلی - به آذین
دریا - م - کیوان - سایبان -
مساح

کبوتر صلح

شماره ۴۵ (۱۶) دوره ۵۰

ناشر: بنگاه به

تکشماره ۶ ریال

بهای اشتراک ۱۳ شماره

۷۰ ریال

با پرداخت

پنجاه ریال

می توانید هر ۶۰ ریال کتاب بخرید

هم به بنگاه سپه رکمک کنید

ار : جوان

نوشته‌ای آنحضرت صالح دوستان جهان را بر انگلیخانه نباید بفارسی ترجمه شود

«این شماره مجله معروف امریکائی را بیست نفر از برجهای ترین و مشهور ترین مفسرین و نویسندهای دنیا اداره کرده‌اند و درباره اهمیت آن کافیست گفته شود که پس از چند نوبت تجدید چاپ هنوز نسخه‌های آن به ده الی ۲۰ برابر بهای اصلی در بازار سیاه بفروش میرسد» اما هیچ بروی خود نمی‌آورد که میلیونها تن از مردم دنیا، از نویسندهای و هنرمندان، از دانشمندان و دانشجویان با تشارک این محصول دماغهای مريض جهان‌خواران امریکائی اعتراض کرده‌اند.

در این شماره مجله «کولیرز» سرنوشت شوم و وحشت انگلیزی که سرمایه‌داران بزرگ امریکا برای دنیا پیش بینی می‌کنند، بخوبی گرفتار شده است. نویسندهای مجله

ولیرز یکی از مجله‌های وابسته به تراستهای و بانکهای بزرگ امریکاست. چندیست که مجله «خواندنیها» دست بکار ترجمه مقاله معروف مجله «کولیرز» درباره جنگ سوم جهانی شده است. نمی‌توان گفت که «خواندنیها» تصادفی و تنها برای جلب خواننده دست بازنگار زده. بخصوص با توجه باهمیت انتشار این «شماره‌جنگی کولیرز» در دنیا بهتر می‌توان دریافت که چرا بخصوص «خواندنیها» این «مقاله دنیا تکان ده» را برای خوانندهای خود برگزیده است. «خواندنیها» برای بازار



اما تنها نویسنده کان و مردم
شوری نبودند که باین جنایت
اعتراض کردند.

در کشود اسرائیل نماینده
«کولیرز» که مجله را برای فروش
بیازار آورده بود با اعتراض سخت
صلحدوستان مواجه شد.

در انگلستان اتحادیه نویسنده کان
صلحدوست که چهارصد تن عضو دارد
نامه اعتراضی در این باره بمدیر مجله
«کولیرز» نوشت.

در دانمارک شمارهای توزیع
شده مجله پیش از آنکه بدست مردم
بر سر نابود گردید

اما از همه جالبتر اعتراض
سازمان ملل متفق است به ناشرین
مجله، سازمان ملل متفق از اینکه
«کولیرز» عنوان سازمان را برای
نقشه های جنایتکارانه خود بکار برده
سخت معتبر است. همچنانکه
امروز در کره می بینیم در نقشه جنک
آینده «کولیرز» هم همه جا جنایات
سرمایه داران امریکا زیر نام
«سازمان ملل متفق» انجام می گیرد خبر
اعتراض سازمان ملل متفق را مخنگوی
سازمان بنماینده کان زنان صلحجوی
فرانسه داد. تسکیلات زنان فرانسه
هیئتی را بریاست مدام «کاسین» و

حتی با تعیین ساعت و دقیقه پیش
گوتی کرده اند که امسال (۱۹۵۲)
جنک سوم آغاز می شود و پس از دو
سال خونریزی و ویرانی، پس
از آزمودن همه سلاحهای مرگبار
«بانکی ها» بر همه دنیا مسلط می
شوند و دنیا بکام «وال استریت»
میگردد.

روزنامه «ترود» ارگان
اتحادیه های کارگری شوروی در شماره
۲۶ نوامبر خود در این باره مینویسد:
«... نویسنده کان این شماره
«کولیرز» سر انجام یکروز باید
بمحکمه آیند... این نوکران
«مورگان» باید برای جنایت خود
محکوم شوند...»

«ترود» آرزوی خام «بانکی
ها» را برای اشغال مسکو چنین پاسخ
میگوید:

«خیالبافی کولیرز به رویای
سران ارتش نازی شبیه است که
می خواستند پس از فتح مسکو در
هتل «آستوریا» جشن بگیرند»
«ایلیا ارنورک» در نطق
مشهور خود در شورای جهانی صلح
باین شماره مجله «کولیرز» اشاره
کرد. گفته های او را در همین شماره
آورده ایم.

میریزند یادآور شد که نتیجه این
«معامله» همیشه سوداگران را بجاه
و مقام نمی‌رساند.

باید باین آقایان فهماید که
جنک آینده، جنگی که مجله «کولیرز»
برای دنیا خواب می‌یابد، دیگر یک
«بغت آزمائی زربخش» نیست و
برای همه آنها که گانمی کنند باز
فرصتی برای آزمودن بخت خود
می‌یابند، جز مرک و تباہی بیار نمی‌ورد.

نویسنده‌گان کبوتر صلح
باین وسیله نخستین اعتراض
را به ناشرین خواندنی‌ها
ابراز می‌کنند و از
خواندن‌گان خود، از همه
مردم صلح‌دوست ایران
دعوت می‌نمایند که در هر
کجا هستند باهر و سیل‌های
که صلاح میدانند دنبال این
اعتراض را بگیرند و تا نتیجه
بدست نمایند از پای ننشینند

«رای‌موندی‌بن» بسازمان ملل متفق
فرستاده بود تا اعتراض‌زنان فرانسه
را بگوش نمایندگان سازمان
برسانند.

*
اکنون این مطالب فتنه‌انگیز
و جنایت‌بار «کولیرز» باز از دلیل در
مجله «خواندنیها» ترجمه می‌شود و
این زهر کشندۀ بی‌مانع اذهان مردم
را مسموم می‌سازد.

ناشرین خواندنیها بعلتی که
چندان بر ما پوشیده نیست، در ادامه
ترجمه مطالب «کولیرز» اصرار
دارند اما ملت ایران باید در این
میان خاموش بنشینند.

باید با استدلال، با اعتراض
با کفتن و نوشتن باقای مدیر مجله
خواندنیها تذکرداد که این سپاهی
اگرچه پرسود باشد خوش عاقبت
نیست.

باید باین آقایان که پول از
مردم می‌گیرند و زهر در کام آنان فرو

در شماره آینده

مطالعه در ادبیات فرانسه (از: ن - بندر)

در باره شعر قدیم و شعر نو فارسی

(نامه‌ای از ژنو)

در نمایشگاه آثار یک نقاش آلمانی با نمونه های هنر قدیم و باستانی ایران و مردم دهات و شهرستانهای وطن خود آشنا میشویم

برای کسانی که نقاشی را دوست میدارند و بضرورت توسعه درواج این هنر در ایران معتقدند فرصت جدیدی پیش آمده است تا بنمایشگاهی از آثار یک نقاش استاد آلمانی بروند. آقای پروفسور کارل مای با تفاوت همسرش خانم ماریا در حدود یک سال و نیم پیش از طریق آمریکا با ایران آمده است تا بمنظور اصلاح نقشها و صنایع دستی و پارچه های ایران و خاصه تهیه فرمهای جدیدی برای پارچه های حریر و ابریشمی گلدار مشغول مطالعه و کار شود.

درین مدت آقای مای و همسرش بخوزستان و خراسان و فارس و مازندران مسافرت کرده اند و اینک از ارمنستان این سفرها نمایشگاهی ترتیب داده اند که چندین روز است در تهران (خیابان فردوسی کوچه تمدن) دایر میباشد. در این نمایشگاه در حدود شصت تابلوی نقاشی از صورت و اندام و وضع مردم و گنبد های شهر های مختلف ایران دیده میشود که چند تای آن، از جمله تابلوی نیم زنه یک مرد از اهالی کلاردشت و یک زن دهاتی اصفهانی که نخریسی می کند، جالب و «نمونه» است.

بعضی از این تابلوها ساده و سیاه قلم و تعدادی از آنها رنگی است. در انتخاب رنگها توجه آشکاری بکار رفته است تا حالت و وضع عمومی مردم شهر وده ایران که هنوز ریخت و لباس قدیمی آنها محفوظمانده نشان داده شود. از جمله در تابلوی یک پسر و دختر از اهالی آبلی، فقر و درماندگی و مظلومی و بیسوانی افراد دهات

۱- از چند تابلوی رنگی کارت پستال رنگی هم تهیه کرده اند که بفروش میروند.

ایران که حکومت ظالملانه سرمایه داران نشاطی در آنان باقی نگذاشت
بکمک رنگها خیلی خوب نشان داده شده و خاصه اثر فشارهای مذهبی
و اجتماعی و محدودیت های فکری بر زنان ایرانی انسان را بکوشش
بیشتری برای اصلاح وضع زنان بر می انگزید . گذشته از تابلوهای
نقاشی که بشیوه های گوناگونی تهیه شده و پیداست که آقای پروفسور



مای آنها را با سلیقه های متفاوتی بوجود آورده اند، مقداری پشقاب
بزرگ جو بی و کارهای روی شیشه و روی پارچه های نخی و کرباس
و حریر درین نمایشگاه دیده می شود . باید ازدواج پشقاب بزرگ چوبی
که بر آن از طرح های نقاشی باستانی ایران تصویرهای رنگی کشیده اند
بعنوان نمونه یک کار جالب توجه ملی یاد کرد . همچنین پرده طرح

چند تن از نگهبانان دوره هخامنشی در تخت جمشید و شفافیت رنگ
سبز آنرا باید ستد.

در مورد دستمالهای بزرگ ابریشمی (از حریر چالوس) تنوع
فرمها و توجه هنرمندانه بی که بتجدد طرحهای باستانی ایران ابراز
شده شایان ملاحظه است.

گرچه رنگهای این دستمالها نابت نیست ولی بعضی از طرحها
و تلفیق رنگها سلیمانی خلاق یک نقاش استاد را نشان میدهد. آنچه
در آثار آقای پروفسور کارل مای کم و بیش برای ما و توجه نقاشان
ما اهمیت دارد استفاده علاقمندانه از نقوش ماقبل تاریخ ایران و
آثار باستانی هنر نقاشی و ستون سازی و کارهای مفرغی و چوبی قدیم
ما و طرحهای پیش از اسلام و خاصه بز کوهی- که شاخص هنر قدیم ما
بشمار می‌رود- و مهمتر از همه توجه صمیمانه نقاش بارائی وضع د
سجایا و حالت‌های مردم دهات و شهرهای وطن ماست. چندانکه
در نمایشگاه آثار آقای کارل مای میتوان با کیفیت عمومی بسیاری از
هموطنان خود- که ممکنست هر گز آنها را ندیده باشیم و بعدهانیز
نبینیم- آشنا میشویم. بخاطر همین الفتی که یک نقاش آلمانی با
مردم و تاریخ کشور ما دارد وزرق و برق و ناز و نعمت زندگانی اعیان
شهری (که بیش از آنچه ایرانی باشند مقلدین بی پروای ازوپائی و
آمریکانی میباشند) توجه او را از مردم اصیل و کوچه و بازار و شهر
و ده ایران بر نگردانده است بازدید نمایشگاه آثار اورا توصیه میکنیم.

عکس ضمیمه: دهقان مازندرانی- انر پروفسور کارل مای

در شماره آینده مینا تور «هنر ایرانی»

از: آقای علی مطیع

استاد هنرهای زیبا

اشور و نسکی

و

اثر گرانبهاش



هیجدهم دسامبر باین مناسبت کنفرانس مخصوصی ترتیب داد . دو این کنفرانس ارزش اثر « استروفسکی » در تربیت روح فردآکاری مردم شوری بار دیگر مورد تائید قرار گرفت .

کتاب استروفسکی تا کنون ۶۴ زبان ملل شوروی و ۲۰ زبان خارجی ترجمه شده و ۴۲ بار چاپ گردیده است .

روز بیست و سوم دسامبر ۱۹۵۱ بهناسبت پانزدهمین سال مرک « نیکلای استروفسکی » در سراسر شوروی مجالس یاد بودی برپا بود .

« نیکلای استروفسکی » نویسنده کتاب « چگونه فولاد آب دیده شد » در سال ۱۹۰۴ بدنیا آمد بزودی در صفحه ملت بمبازه بر ضد تزاریسم پرداخت و پس از انقلاب در جنگهای داخلی بینائی خود را از دست داد . در سالهای آخر زندگی با قلم بخدمت خلق پرداخت و اثر گرانبهاش « چگونه فولاد آب دیده شد » را پدیدآورد . این کتاب را در زمان نابینائی نوشته ، نمونه ای از نسخه خطی این کتاب را در صفحه بعد چاپ کرده ایم .

در مجالسی که امسال بیاد او در سراسر شوروی برپاشد ، این اثر مشهور مورد بحث و مطالعه قرار گرفت .

دانشکده « گورکی » که در ادبیات جهان تحقیق میکند از

۱۷
نیازی نداشتند و این را که می‌دانند می‌دانند
که باید بخواهند. این را که می‌دانند می‌دانند
که باید بخواهند. این را که می‌دانند می‌دانند
که باید بخواهند. این را که می‌دانند می‌دانند
که باید بخواهند.

خوداستروفسکی را نمایان نمی‌سازد
 بلکه نماینده نسل جوان شور ویست
 که از زیر آتش انقلاب بدرآمده
 است. قهرمانان گارد جوان و
 زویا کاسmad میانسکایا و دیگر
 قهرمانان جنگ میهنهی را باید از
 شاگردان مکتب قهرمانی
 استروفسکی شمرد

ترجمه فارسی این کتاب که به
 تازگی انتشار یافته در میان جوانان
 مادر و اج بسیار دارد. اگرچه ترجمه
 آن چندان روان نیست اما بسیار
 بسیار و لازم است.
 روزنامه «لیتراتور نایا گازتا»
 در باره این کتاب می‌نویسد: «باول
 کراچکن تنها شخصیت و اخلاق

جواب نامه شما

* آقای کریم آذر (شیراز) - ۹/۶ - همه مطالب مجله ما
 برای بانوان قابل استفاده است. یک روزنامه هفتگی مخصوص
 بانوان هم وجود دارد

* ۳ - خ (اصفهان) ۹/۷. نامه چهارماه پیش شما بدست ما
 نرسیده است. «اردشیر» جواب شمارا در همین شماره میدهد در
 باره صائب در شماره دیگر مقاله ای داریم.

* آقای فرزانه (آبادان) ۹/۱۴ - اگر بتوانید از مثلها و
 اشعار محلی هم بفرستید بسیار بجا خواهد بود.

* آقای حسین و فامنش (شیراز) ۹/۱۳ - مجله برای شما
 شما فرستاده شد.



مه نوامبر و توفان ژوئیه

Les brumes de novemebre

et

Les orages en juillet

چند روز پیش یک سخنگوی فرانسوی، هنگام بحث درباره اوضاع بین‌المللی با لحن اندوه‌گپنی پشت رادیو گفت: «مه ماه نوامبر همانقدر طبیعی و عادیست که توفان ژوئیه». جلسه شورای جهانی صلح در روزهای اضطراب انگیز و تیره‌ای تشکیل شده است آنها که جنک جدیدی را تهیه می‌بینند می‌کوشند زمینه سازی های خود را پشت پرده‌ای شوم و دودی رنک پنهان کنند. ملت‌های جهان با امید و انتظار بما می‌نگرند. ما باید چاره‌ای بیندیشیم؛ سخنانی بیا بیم که راه موافقتها و مودت هارا هموار سازد. ما باید مه نوامبر را ازین بیریم تا توفان ژوئیه روی ندهد.

مردم همه کشورها باراحتی خیال از خبر آغاز مذاکرات آتش‌بس در کره استقبال کردند. راحتی خیالشان ازین جهت بود که می‌بینند اشتبند بالاخره آدمهای زجر دیده آن سامان یک شب سر ای - دغدغه و هوی و هراس بر بالین توانند نهاد. ازین جهت بود که برای اولین بار طی سالیان مديدة عقل بر جنون پیروز می‌گشت زیرا که جنک محلی هر آن ممکن بود بجنک جهانی پایان بیابد، صلح در آن محل نیز امکان دارد یک صلح دنیائی بیروندد. چندی بعد این راحتی خیال به دله ره و ناکامی بدل گشت، مذاکرات به دیوارهای خباء و بداندیشی برخورد و بمباران شهرهای آسوده کره بشدت بیشتری ادامه یافت. و راث معنوی مکارتور که آرزوی آنند که زبانه آتش کرم را بجاهای دورتری بکشانند.

معاهده با ژاپن که مشکل بتوان معاهده صلحش خواهد، احیای

ظامیگری آلمان، تسلیحات سایر کشورهای اروپائی، ایجاد پایگاههای
نهادی جدید در زمینهای جدید و اقداماتی که با قدری هرچه بیشتر
برای تبدیل کشورهای خاورمیانه و نزدیک به زرادخانه‌های مهمات و
تسليحات صورت می‌گیرد، اینست آنچه ما، در این روزهای مه‌آلود
آخر پائیز، می‌بینیم.

آنها که جنک جدیدی را تهیه می‌بینند، در دل هموطنان خود
ترس، کین و نومیدی می‌نشانند. آنها بشردا از ضروری ترین
نیازمندیهایش، از اطمینان بفردا، بازمیدارند. هر روز، مطبوعات و
رادبوها دهان بذکر محاسن قتاله‌های جدید، شاهکارهای کشتار دسته
جمعی می‌گشایند. طبعاً در این یا وه سرایها تعداد زیادی غلو و همچنین
وهم صرف و خیال‌بافی و اختراع مغض وجود دارد. درست مانند
مانند خیال‌بافان قرون پیش که پرده‌خوشبختی عمومی را ترسیم می‌کردند،
اینان نیز یک پرده بزرگ از بدبختی و فناز عمومی تصویر مینهایند.
معندا از خیال گذشته، فقط آنچه که وجود خارجی دارد و واقعی است
برای ویران کردن کشورهای فراوان و شهرهایی که نمر قرنها تلاش
بشری است، کفایت می‌کند.

درجahan فیلسوفان ساده بین وجود دارند که دانش را علت
این دردها میدانند. آنها عقیده دارند که بزرگترین اکتشافات علمی
معاصر همیشه راههای تازه برای تبهکاری و سیهروزی گشوده‌اند. در
اساطیر یونانی، داستان زیبائی وجود دارد. داستان پرومیه که آتش
را از خدایان دزدید و بخاطر این کنای بزرگ بنتخته سنگی بسته شد
تا عقابی سینه اش را درید و دلش را بیرون کشید. آیا پرومیه هنگامی که
از عقاب افسانه‌ها می‌شنید که ارdestرات معبد دیان را سوزانیده
می‌باشد بر خود اعنت فرستد که چرا روشنی و آتش را در دسترس
بشر گذاشته است؟ ما افتخار می‌کنیم از اینکه در راس شودای جهانی
صلح مردی قرار گرفته که با کوشش فوق العاده خود توانسته ارزی
اتسی را مقهور آدمی سازد. نه فردیک ژولیو-کوروی و نه هیچیک
از آن نوابغی که نیروی خود را در این راه بکار می‌برند مسئول اجرای
جنایتکارانه اکتشافات خود نمی‌توانند باشند.

صدها میلیون مرد وزن از همه کشورها، از همه عقاید برای تحریم سلاح اتمی رأی داده‌اند. معهداً آنها که تهیه جنک می‌بینند هنوز خانه‌های امیدخودرا بین اسلحه کشتار دسته جمعی بنامیکنند. هرماه که میگذرد لااقل یک عضو کنگره امریکا، استعمال فوری اسلحه اتمی را می‌طلبد.

بنجاست که مردم جهان ناچار درجوار مجانین کینه جو، خونخوار، سوداگر و سودپرستی سرمیکنند که بمب اتمی را بالای سر خود تکان میدهند و درین حسابند که چقدر از افراد میکناه را میتوانند بقتل برسانند و چون می‌پندارند که شاید تبلیغات اتمی تاثیر خود را از دست بدهد، این مجانین آدمخوار، بفکر بمب‌های هیدروژنی، می‌کریز و جنگهای شیمیایی می‌افتدند.

روزنامه‌ها خبردادند که در ایالت نیوجرسی، اثر انگشت کودکان را بر میدارند تا پس از بماران اتمی شناختن اجاد امکان پذیری و سهل گردد. باشکال میتوان چنین اقدامات و مقرراتی را توضیح داد. هرشاگرد مدرسه‌ای میتواند سؤال کند که چرا بمب اتمی چهره انسان را ازین میبرداما با انگشتان کاری ندارد؟ اما یک چیز را میتوان توضیح داد و فهمید و آن اینستکه بمب اتمی حتی قبل از آنکه فر و بیفت و منفجر گردد بودان بعضی‌ها اصابت کرده و آنها را بدیوانگی سوق داده است.

وزیر معارف عمومی ایالت نیویورک دستوراتی راجع به تمرینات دفاع در صورت حمله اتمی صادر کرده است. این مرد ابله اعلام داشته: «این تمرینات باید جای یک مشغولیات مطبوع روزانه را بگیرد و بقدر تمیز کردن دندان و شستن دست و رو ضروری گردد.» ما اینجا با آخرین درجه بیماری مغزی میرسیم: یک معلم، یک هر بی اطفال، تهیه مقدمات حمله هوایی اتمی را «مشغولیات مطبوع» مینامد! در امریکا با سر سختی مقدمات و وسائل استعمال اسلحه اتمی را مهیا می‌سازند. همچنانکه از ازدیاد بودجه جنگی، از مانورهای نوادا و تکثیر تولید بمب پیداست، روزنامه «نیوزویک» مینویسد:

* «ما به دوران فراوانی اتم نزدیک میشویم»

نهاينده «منچستر گاردن» در نیویورک مینويسد: «اينجاعقيده دارند که مسابقه تسلیحات اتمی مانند مالیات و مرک اجتناب ناپذير است» اين حرف ارزش آنرا دارد که آدم در باره اش فکر کند. تردیدی نیست که مالیات خيلي پيشتر از بمب اتمی وجود داشته است اما اکنون مقدار مفتنا بهی از مالیاتها صرف ساختمان مهمات و اسلحه می گردد. البته مردم قبل از اختراع بمب اتمی هم مردند. اما حالا تهدیدات مقامات امریکائی با استعمال سلاح اتمی که پنجمال تمام با سماجت و اصرار ادامه دارد، کشورهای مورد نظر را مجبور کرد که بهمان سلاح مجهز گردند. در تاریخ ۹ نوامبر، رادیو لندن اعتراف میکرد: «از مدتی پيش دیگر هر کس میداند که امریکانها دارندۀ اسلحه اتمی نیست و نمیتواند با تکیه با آن نقشه های خود را پيش برد.» نباید از ياد بردن که هنوز لفاظها و کزا فگو بیان دست از فعالیت نشسته اند. حالا آنها میگویند و باز میگویند که تسلیحات اتمی امریکا از سایر مالک جهان كاملتر است. ویلیام لورنس، اتو میست امریکائی عقیده دارد که بمب های روسی مثل کالسکه های قدیمی میماند در حالیکه بمب های امریکائی بمتابه اتومبیل های آخرین سیستم است باید بخاطر شان آوردن که پانزده سال قبل، مطبوعات انگلیس، آلمان، اتازونی و فرانسه با خواندن کان خود از عقب ماندگی سپاهیان روسی سخن می گفتند و عقیده داشتند که چنین سپاهی را خیلی زود میتوان از پای درآورد.

دوستان آقای لورنس مینوشند که اتحاد شوروی مردعظیم- الجنه است با پایهای از خاک رس. همانطور که میدانیم واقع و حوادث بسیاری بی پایگی این دعاوی بچگانه را بابت رسانید. مرد عظیم الجنه با پایهای خاک رس خود تا برلن پیش رفت. ولی همین اعترافات و نظریات کودکانه درباره ضعف نیروی شوروی بود که هیتلر را با آن دیوانگی جنایت بار کشاند. ویلیام لورنس و اتو مچی های دیگر نیز میخواهند حادنه جویان تازه ای را بسوی تبهکاری تازه تری سوق دهند.

رادیو لندن که برای تحریم سلاح اتمی قد عالم کرده است، اعتقاد دارد که امریکائیها بیش از روسها سلاح اتمی دارند فرض کنیم کارمندان بی‌بی‌سی بمب‌ها را تا آخرین عدد شمرده باشند آنها فقط یک چیزرا فراموش کرده‌اند و آن‌ایستکه در هر حال آقدر بمب موجود خواهد بود که بتواند کشور پایگاه حمله اتمی را بسرنوشت هیر و شیما دچار سازد.

مليونها؛ ده‌ها مiliون نفر از مردم اروپای غربی نیک میدانند که در جنک اتمی پیروزی با هر طرف که باشد، برای آنها جزویرانی شهر با همه اهالیش، خرابی آثار عتیقی که با آن فخر می‌فروشند، ثمری نخواهد داشت. ارنست لیندلی به در «نیوزویک» مینویسد که حال امریکا نه از حمله شوری بلکه از تحریم سلاح اتمی باید بهراشد زیرا امکان دارد کشورهای غربی بایک پیمان بین‌المللی را برای تحریم بمب اتمی موافقت کنند.

ماکس لیرفر نیت در «نیویورک پست» پس از اظهار همان ترس مینویسد که در مقابل خطر اتمی هواداران بیطرفی در انگلستان و دیگر کشورهای غرب اروپا، درخاور میانه و نزدیک وممالک آسیائی فزونی می‌گیرد.

«نیویورک تایمز» پس از درج مصاحبه استالین با مخبر پراودا مینویسد که جنبش بیطرفی در اروپا روز بروذقت می‌باید و فرمول کنار گذاشتن بمب با استقبال معنوی و روحی جالب توجهی روبرومی گردد. روزنامه «اکونومیست» لندن مینویسد که عده‌ای از سیاست-

مداران کشورهای عضو پیمان اتلانتیک به نظریه منع جنک اتسی می‌گروند. بدینظریق ازین رفتن انحصار امریکائی اسلحه اتمی زمینه مساعدی برای اتفاق داد یک قرارداد بین‌المللی تحریم این سلاح بوجود آورده است.

در بهار سال قبل، من با یکی از سناتورهای سویا لیست و معروف بلوژیک در باره‌امکان امضای بیانیه استکهم مذاکره می‌کردم این سناتور صادقاً نه بمن گفت که تا زمانیکه اسلحه اتمی منحصراً بقیه در صفحه ۳۷

از: هارویزه نصیری

فستیوال بین‌المللی موسیقی در پراک

بازگشی جزو هنرها در باره فستیوال
موسیقی بهار پراک بدست ما رسیده که
مقاله زیرا ز آن اقتباس گردیده است

در رادیو در سالونهای موزیک به
شنیدن آثار تازه موسیقی آنان بزرگ
جهان سرگرم می‌شوند.
ششمین فستیوال بین‌المللی
موسیقی در ماه مه و ژوئن ۱۹۵۱
برگزار شد. این فستیوال چهار هفته تمام
از ۱۶ مه تا ۲۶ ژوئن با شرکت
هزاران تماشاجی در سالونهای موزیک

هر قور «واسلاو دو بیاش»
(چکسلواکی)

برند جایزه بین‌المللی صلح

شهر «پراک» از سالها
پیش یکی از مرکز موسیقی دنیا
بوده است. موسیقی چکسلواکی که
سابقه چندصد ساله دارد در قرن
نوزدهم هنر مندانی چون سمتانا
Smetana (۱۸۲۴-۱۸۸۴) و
دورژاک Dvorjak (۱۸۴۱-۱۹۰۴)
پدید آورده است. در زمان اشغال
نازیها موسیقی ملی چک راه انحطاط
و سکون می‌پیمود اما وقتی ارتشد
سرخ فاشیستها را از پراک، مهد
هنر طرد کرد، موسیقی چکسلواکی
جانی تازه گرفت.

اکنون چکسلواکی موسیقی
دانهای چون واسلاو دو بیاش
V.Dobias و «یان کاپر J.kapr»
دارد که اولی جایزه صلح و دومی
جائزه استالین گرفته است.

فستیوال بین‌المللی موسیقی در
پراک هر سال با شرکت هنرمندان
مترقبی جهان برقرار می‌شود. در
روزهای فستیوال، که یکماه می‌شود،
بیش از یک میلیون شنونده در بلغهای



و باغهای زیبای پراک نمایش داده شد.
شعاری که برای فستیوال امسال

در همه جا بچشم می خورد این جمله بود: «پاینده با دموژیکی که برای نگهداری صلح برمدم جهان کمک شایسته ای می کند». جریان یکماهه این دمونستراسیون بکسانیک، ناظر آن بودند نشانداد که این شعار کاملاً با حقیقت تطبیق می کند زیرا همه دیدند این فستیوال چگونه توانست اتحاد ناگستنی بین هنرمندان کلیه نقاط جهان ایجاد کند و مرزها را از میان بردارد و همین برای انعقاد معنوی یک اتحاد محکم علیاً تسییحات

آلمان غربی و علیه تدارک جنگی دولتها که در تحت رهبری بلوک امپریالیستهای انگلستان- امریکن قراردادار نداده ای اند درخشنانی بود. چندین نفر از اجرا کنندگان برنامه مخصوصاً آنها که از کشور جماهیر شوروی پراک آمده بودند در این دمونستراسیون مورد توجه شدید مردم قرار گرفتند و در نتیجه جای این خدمتگذاران خلق در میان مردم والاتر و بالاتر شد.

ستارگان درخشنان فستیوال «بهار پراک» هنرمندان شوروی بودند. در نخستین نظر بجزیان این



الفوان (فنلاند)

سازنده آهنگ «هیروشیا»

فستیوال با نام N.N.krjukov شود بر نامه شوروی، مردم چکسلواکی را با هنرمندانی آشنا کرد که قبل از آن بهیچوجه آنها را نمی شناختند. مانند نیازی Niyazi رهبر ارکستر آذر بایجان، هاکوب زاک Jacob zak پیانیست اهل مسکو و ماکو نیوا خواننده سوپرانو از لینینگراد. آنچه که در اینجا شامل ذکر بنظر می رسد اینست که حسودی

پاریس که برای نشاندادن اولین
کارهای خودش که روی اشعار ناظم
حکمت سرائیده، آمده بودو دکتر
«مارسل» از استرالیا . رینک
از هلند او. ونلومسن Nilumsen
از آلمان E.Aaltonen مصنف سفونی
هیروشیما از فنلاندوس.م. جیولینی و
Carptella و S. M. Giulini Boa d'Amico
از ایتالی و بومان Rayment و پیانیست
ورای منت man از ایتالی و پیانیست

G.Bernord مترقبی J.Gibb از انگلستان وژ.
بر ناردد G.Bernord پیانیست سویسی
و عده زیادی دیگر. این مهمانان
گرهی در مدت اقامت یکماهه خود
توسط هنرمندان چک بکلیه مخالف
هنری راه یافته و بیش از پیش
توانستند با هنرمندان دیگر
کشورها آشناآشوند.

روابط دوستانه هنرپیشگان
کاملا نشان می داد که تا چه اندازه این
فستیوال بصلاح چهانی کمک نموده
است
در همانحال که رقابتها برای
ربودن جائزه بشدید ترین طریق
و جو داشت بین رقبا نهایت درجه
دوستی و احترام برقرار بود .
هنرمندان ۱۶ کشور که در این
فستیوال شرکت نمودو در آخر کار

بقیه در صفحه ۵۱



ماریانا سلاساریوا (هوروی)

برند جایزه کمپوزیتورهای چک

توده‌ای چین نیز با فرستادن ماسو-
تسونک Ma.Su.tsung کمپوزیتور
چینی در ششمین فستیوال بهار پراک
شرکت کرده بود. موسیقیدانهای
چینی شونندگان فستیوال را بموسیقی
چینی آشنا کردند و باعث نزدیک
تر شدن قلوب دو ملت گشتندو نیز
برای اولین بار از کشور آلمان
چند تن از هنرمندان در این
فستیوال شرکت کردند.

بلغارستان - لهستان رومانی
و کشورهای سرمایه داری نمایندگانی
باین فستیوال کمیل داشتند از آن
جمله سرژ نیک Serge Nigg از

آنچه برای انتقاد لازم است

در وقتی که از انتقاد صحبت می‌کردیم اجبارا (هر چند مختصر) در موضوع فوق هم وارد شده‌ایم یعنی گفتم یک انتقاد باید شامل چه موضوعاتی باشد .

اما برای بسط بیشتر لازم است آگفته شود که چون تعیین ارزش حقیقی یک اثر جز بایرون کشیدن محسنات و عیوب بطور کلی میسر نمی‌شود باید آنها را از هم جدا کرد . این جدا کردن جنبه انتزاعی ندارد یعنی انتقاد یک اثر نبایستی جنبه انتزاع و تجزیه داشته باشد بلکه بایدهم آنرا روی هم و باهم سنجید مثلا هر گز نبایستی گفت فلان تیپ خوب و مشخص ساخته شده است یا نه ، یا فلان قسم از کار رسا است بلکه باید دید آن تیپ و آن صحفه در محیط کلی خوب انتخاب شده است ، دارای روابط صحیحی است یا به محیط خود نمی‌خورد وارتباطی با آن ندارد .

اصلی‌ترین مسئله در انتقاد یک اثر تشخیص موضوع و بیان موضوع است . باید دید هنرمند چه خواسته بیان کند و بعد چگونه فکر خود را بیان کرده است . در سبک سنگین کردن این مسئله است که مشخص می‌شود هنری هست یا نیست .

بعد از اینکه معین شد که حقیقتا اثری دارای ارزش هنری است باید در پی آن برآمد که جای این اثر را در میان آثار هنری مشخص و معین کرد و برای آن تعیین ارزش نمود .

اما این تعیین ارزش کامل نمی‌شود مگر اینکه بجزئیات دیگر داستان پرداخت . باید دید که هنرمند کدام یک از قهرمانان خود را بجلو

می‌اندازد و در اصلی را با او می‌گذارد

بعد از اینکه این قهرمان یا این قهرمانان مشخص شدند باید در پی شناختن آنان برآمد : صفات آنها ، حرکات و روابط آنها ، را دانست ، جای آنها را در میان اثر و محیط‌شان سنجید بعد همان

طور که گفته شد آنها را با واقعیت خارجیشان تطبیق کرد زمانشان را در نظر گرفت.

این‌ها که بطور خیلی مختصر و مجلل گفته شد از مهمترین قسمت‌های یک انتقاد است. از افکار، حرکات، گفته‌های این قهرمانان است که قابلیت درک اثر تعیین می‌شود و در همین قهرمانان است که هنرمند اظراصلی خود را می‌گنجاند. فکر آنها، حرکت آن‌ها، حرفهای آن‌ها همه از آن مولف آنهاست. همه افکار مولف از راه این قهرمانان بخواهند کان یا بینندگان انتقال می‌یابد. ارتباط تیپها با زمان و مکانشان خیلی مهم است. در بعضی از داستان‌هایی که چاپ می‌شود انسان می‌بیند که «فلان جوان شهری» که بفلان ده رفت — عاشق یک دختر دهاتی می‌شود و بعد این دختر دهاتی عقب مانده. بی سواد چنان نامه مینویسد، چنان صحبت می‌کند و چنان عقاید فلسفی و اجتماعی ابراز می‌کند که گوئی دانشمندی تمام است. این قهرمانان حرفشان مصنوعی، کارشان مصنوعی، عشقشان مصنوعی و همه زندگیشان مصنوعی است. یامثلاً به قهرمانی که در صد سال پیش این زندگی می‌کند چنان افکاری تلقین می‌کند که گوئی انسان امروزی و انسان خیلی جلوافتاده امروزی است. چندی پیش در یک نمایشگاه نقاشی به سری کارهای از یکی از نقاشان کنونی برخوردم کارهای عموماً از لحاظ قدرت دست و بکار بردن رنگها قوی بود تاریخ ایجاد این کارها همه بین سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ یعنی سالهایی است که ملت ما در مبارزه پی‌گیر و کوشش مداومی بود. اما قهرمانان این نقاش همه انسانهایی وارد هستند، غم‌زده، خموده و بی‌آینده بودند.

در آنها حرکت و جنبشی که در اجتماع آن روز ممکن وجود داشت بچشم نمی‌خورد مسئله مهم آنجا است که تیپهای او همه از کسانی بودند که در این فعالیت و حرکت اجتماعی شرکت داشتند. در مطالعه این قهرمانان ملاحظه می‌شود که این نقاش بکلی از اجتماع خود بدور بود و اجتماع و مردم و محیط و زمان خود را نشناخته و نفهمیده است.

در انتقاد همه اینها باید مورد بحث قرار گیرد در غیر این صورت نبتوان گفت که انتقادی انجام گرفته است، ارزش اثری معین شده و جای آن در میان گنجینه آثار هنری مشخص گشته است.

انتقاد هنری بطور کلی

هیین اصول است که در انتقاد هنری بطور کلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. یعنی در هر رشته هنری همه این اصول یا قسمتی از آنها مورد نیاز است. مهمترین اصل در انتقاد همان طور که گفته شد، در یافتن موضوع و فکر هنرمند و طرز بیان آن است. این اصل در تمام رشته‌های هنری مشترک است با این معنی که هنرمند همیشه میخواهد مطلب، احساس، موضوع و حالتی را بیان کند و آن را بشکلی بیان می‌کند چه اگر حالت، احساس و فکری وجود نداشته باشد که بشکلی بیان شود تا در دیگران همان فکر و احساس بوجود آید و بر انگیخته شود هنری وجود ندارد. پس این اصل مهم مشترک بین تمام رشته‌های هنری است.

مسئله فرم و موضوع با این اجمال و سادگی که ما در اینجا بیان کردیم و گذشتیم در خارج امکان ندارد. تشخیص اینکه هنرمند حقیقتاً چه در نظر داشته و چه می‌خواسته بگوید کار آسانی نیست، هنرمند مانند آتش‌نشانی است همه آتش‌نشان را از دور می‌بینند، همه کوشش می‌کنند بدان تزدیکتر شوند، خیلی‌ها هم بجلو می‌روند و لی کمتر کسانی موفق مشوند، که خود را بدھانه آتش‌نشان بیاندازند. اما گاهی این که اثری درک نمی‌شود بعلت موضوع نیست

بلکه بعلت سنتی بیان آن است اینها است که در انتقاد تمام رشته‌های هنری ضرورتاً ایجاد می‌شود و تشخیص و بحث در آنها ضروری و لازم است.

در مورد موضوع معمولاً صحت فکر، صحت احساس، نظر فلسفی، Conception هنرمند، تعبیر و تفسیری که از وقایع و دنیای خارجی می‌کند، عمق مطالب و نظریات، تیجه کلی آن مورد بحث قرار می‌گیرد

لیکن درمورد طرز بیان و فرم قبل از همه چیز استیل و سبک و تکنیک کار باید مورد نظر باشد . یعنی در حد رسائی بیان و شکل رسائی بیان باید گفتگو کرد .

در همین مورد است که درجه نزدیکی و دوری با طبیعت مطرح می شود . در آنجاست که سبکهای مختلف هنری از جهت قابلیت درک وحدت رسائیشان موردنوجه قرار می گیرند .

طبیعی است که در تمام موارد اصل اینست که منقد دارای آن نیروی سومی که با آن اشاره شده باشد گواینکه هر کسی کم و بیش دارای این نیرو هست لیکن کسی که بانتقاد می پردازد باید از جهت علمی و نظری دارای اندوخته باشد .

اما آن اعیاری که در فرم وجود دارد و کار را بر منقد تا حدی آسان ساخته است در موضوع وجود ندارد و این هم بعلت نامحدود بودن موضوعات ولاستاها بودن دنیای خارج است امروز برای فرمها و قالبهای هنری از جهت زیبائی شناسی قوانین و قواعدی کشف شده است که همین قواعد کار را بر منقد بسیار سهل و آسان ساخته است .

لیکن همانطور که گفته شد چنین قواعد و اصولی برای اصل موضوع و محتوی وجود ندارد . اما باید غافل بود که مسئله نسبت درمورد این قواعد و اصول کاملاً موثر است . زیرا همانطور که زیبائی مطلق وجود ندارد قوانین زیبائی شناسی نیز نمیتوانند بطور مطلق وجود داشته باشند .

انتقاد هنری در یک رشته معین

آن اصل کلی را که در تمام رشته ها وجود دارد هنگام تجزیه و انتزاع نیز میتوان بکار برد . لیکن این اصل تنها کفايت نمی کند . در این مورد بسته بر رشته هنری و دنیای آن (اصوات ، رنگ کلمات) انتقاد شکل خاصی پیدا میکند و این شکل خاص اولاً میدان وسیعی برای منقد ایجاد میکند و گذشته از این او را به تبع در یافتن و دسترسی بقوانین ، نه قوانین کلی زیبائی شناسی بلکه قوانین همان رشته معین از هنر ، و ادار میکند .

در اینجا لازم است بار دیگر تکرار کنیم که عالم بودن
باین قوانین و اصول ایجاد نمیکند که منقد خود هنرمند باشد.
چه بسیار اتفاق میافتد که هنرمند بقواعد و اصول کاری که خود
ایجاد میکند آشنا ندارد و تنها در دنبال آن استعداد و آنچه
توانسته باحساسیت خود از محیط خارج بگیرد انری بوجود آورده است.
در حالی که انتقاد یک نیروی صد درصد کسبی است و
منقد باید در رشتہ خاص خود مطالعات کافی داشته باشید بقوانین و
اصول آن رشتہ وارد باشد، آنها را از جهت علمی و عملی
خود بداند

گذشته از اینها تمام آنچه را در فصول گذشته گفته ایم از تشخیص
تیپها، مقایسه و سنجش آنها، جای آنها در انر و در دنیای خارج
وغیره بتوانند تشخیص دهد و سبک و سنگین کند.
چون مطالب این فصل را در فصول گذشته دیده ایم زیاد
وارد بحث نمیشویم.

نتیجه

نتیجه اینکه: انتقاد و قدرت بر آن هیچگاه خود را نمیتواند
باشد و تنها در انر مطالعه و کار مداوم میتوان باین حد قدرت رسید
و گذشته از این در انتقاد قوانین و اصولی وجود دارد که منقد باید
با آنها آشنا نیسته باشد

باین نتیجه رسیدیم که برای منقد داشتن یک زمینه فکری
از جهت فلسفی، و هنری لازم است چه در غیر این صورت انتقاد که
عبارة از سنجش و تعیین ارزش است امکان نمی پذیرد. آنچه در یک
انتقاد باید مورد بحث قرار گیرد بیرون کشیدیم و بطور خلاصه و
فهرست وار ذکر کردیم.

آنچه اکنون اهمیت دارد بکار بستن این مطالب در خارج
است.

گفته شد که این مطالب خیلی مجمل و خلاصه است. لیکن
بسیار بجاست اگر بانتظر خوانندگان کامل شود تا این نقص بسیار
بزرگ در هنر ایران ازین برود.

آنها - آنان نمودن - کردن

یکی از خوانندگان گرامی مجله ما خواسته‌اند که توضیح بیشتری درباره دو کلمه خواست و خواسته داده شود خلاصه جواب آنست که خواست حاصل مصدر و خواسته اسم مفعول از فعل خواستن و معنای نخستین اراده و میل و معنای دوم مال و متع است و دو مین بندرت در مورد نخستین بکار رفته و آنهم از باب حذف موصوف و استعمال صفت در جای اسم بوده است و برای حفظ دقت زبان بهتر آنست که ما هم از همان استعمال اکثر پیروی کنیم و خواسته را بمعنای مال بکار ببریم.

تذکر این شماره مجله ما درباره ادات اشاره و فعل نمودن و کردن است. در زبان فارسی برای اشاره دور و نزدیک دو کلمه: آن و این بیشتر نیست که در جمیع چنانکه مقصود جانداران باشد آنان و اینان و چنانکه مقصود اشیاء باشد آنها و اینها بکار می‌رود و استعمال هر کدام بجای دیگری باز خطأ و مخالف مقصود است. مثال:

آنانکه بصد زبان سخن می‌گفتند

آیا چه شنیدند که خواوش شدند

گر آنها که می‌گفتمی کردی

نکو سیرت و پارسا بودمی

شراب لعل کش و رویمه جیان بین

خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

(حافظ)

و در مورد اشیاء هم که اینها گفته می‌شود و معروف است

پس گفتن حسن و حسین برادر من اند من آنها را یا این‌هارا

دوست دارم غلط است و باید این قواعد زبان را رعایت کرد.

اما فعل نمودن در فارسی بد و معنی ظاهر شدن Paraitre

و نشان دادن Montrev یعنی لازم و متعدد است چنانکه گفته‌اند:
بمعنای اول:

کفتا شیخا هر آنچه گوتی هست اما تو چنان که هیله، ائی هست

و بمعنای دوم:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خر من سوختگان را همه گوباد ببر

ولی در قرون اخیر کم کم نمودن بجای فعل کردن

استعمال شده و بر زبان آمده است:

مرا ادب نمود (ادب کرد) و امثال آن و این سیر لغت والفاظ

که مثل حرکت سایر مقولات روی دادنی است علل بسیار دارد و

در همه زبان‌ها دیده می‌شود از آنجمله فعل شدن است که پشت از این

بمعنای رفتگی بوده است چنانکه گفته‌اند:

خواهم شدن بیکده گریان و دادخواه

زین فتنه‌ها که دوره آخر زمان گرفت

شدم بدریا غوط زدم ندیدم در

گناه بخت من است این گناه در زبان نیست

واکنون بمعنای گردیدن استعمال می‌شود و در همه زبان‌ها توسعه

معانی لغت‌ها روی میدهد و بعقیده من استعمال فعل نمودن در محل

«کردن» اشکالی ندارد.

با زهم یاد می‌آورم که حرف اساسی بر سر اینست که قواعد

زبان که مشخص و وجه امتیاز آن با زبانهای دیگر است باید

محفوظ ماند و گرنه لغات و اصطلاحات روز بروز در معرض

تفییر و توسعه قرار دارد و اما این تغییر و توسعه هم باید با حفظ همان

قواعد صورت گیرد و پسند توده که خلاق اول است باشد نه اینکه

یک امیر لشگری که اگر خیلی ماهر باشد تازه از عهده جنگ بر می‌آید بنشینند

و حسب الامر یک زبان هزار و چند صد ساله ارا دیگر گون کند و بگوید

بر حسب امر جهان مطاع از فردا تمام رعایای ممالک محروسه باید

بجای لااقل بگویند دست کم و بجای کلاس دانشپایه!

۱. اردشیر

هنر تئاتر و اهمیت آن

آقای خیرخواه هنرمند مشهور تئاتر سعدی که می‌توان گفت از ساقه دارترین هنرپیشگان ایران هستند از این هماره با ما همکاری خواهند کرد. «کبوتر صلح» نوشه‌های ایشان را با خوشوقتی بسیار تقدیم خوانندگان عزیز میکنند و امیدوارست خوانندگان از مطالعه و تجربه آفای خیه خواه بهره فراوان گیرند.

عده ای از مردم غافل و بی خبر تأثیر را فقط یک وسیله تضییع وقت و تفریح نابخردا نه میدانند اما دوستداران واقعی هنر وظیفه بزرگی را که تأثر در راه آموختش مردم و تهدیب آنها بعده دارد بخوبی معتقدند. در کشور ما متاسفانه هنرمندان ناشناشند و هنر گفتم است هنوز چهره زیبا و پر تجلی هنر واقعی را اکثريت قاطع مردم ایران ندیده اند و نویسنده‌گان عالی مقام و مترجمین عالیقدر را نمی‌شناسند. بهمین جهت وظیفه‌ای که علاقه‌مندان هنر و رهبران واقعی خلق در بیدار کردن ذوق‌هنری مردم و ترویج و ترفیع هنر بعده دارند بسیار بزرگ است.

دانشمندان و نویسنده‌گان هر قومی را باید شناخت تالیفات و تصنیفات و ترجمه‌های آنها را باید نشرداد زحمات آنها را باید قدر شناخت و مکارم اخلاقی آنها را باید بیان کرد.

هیچکس نیست که در دوره زندگانی در صورتی که بخواهد بالاتر از درجه معیشت حیوانی ایام را بسر برد، از دانستن مقداری معلومات علمی و ادبی و هنری تواما خود را بی نیاز بداند. علوم تبیجه تجربیات فکری و استدلالات معقول یک عدد از افراد تند هوش فکور نوع بشر است که از مطالعه دقیق آثار خارجی عالم طبیعت و مقایسه آثار مشابه بایکدیگر آنها را استخراج کرده و بشكل قوانین کلی در آوردہ اند و پس از اینکه دایره معلومات علمی و سمعت یافته و وسائل تعاون و مبادله افکار و اختلاط آنها با هم زیاد

تر و آسان تر شده تاییج علمی بزرگی نیز از آن بدست آمده و برای تسهیل زندگانی و کم کردن ذحمت افراد در راه بردن بار پر مشقت زندگی اقسام ماشین ها و آلات و ادوات ساخته شده است. بنابرین باید گفت که علوم بطور کلی زاده قوای دماغی است

و غیر از احکام کلی آن که بکار تربیت دماغ و یادداهن طرز استدلال و حکمیت صحیح می آید عدمه محرك انسان در استخراج قضایای علمی احتیاجی بوده است که در تسهیل زندگانی مادی با آن داشته و استفاده هائی که حالیه در این مرحله از علم می شود بهترین شاهد این مدعی است. أما ادبیات و هنر بیشتر از همه نتیجه ذوق و فریفتگی مردم حساس و باشور است و جزو لاینجز ای زندگی معنوی هر فرد با شعور جامعه است.

در درک محسن و کمالات طبیعت سلسله اعصاب و قلب انسان بیش از همه کار می کند و بسا اتفاق میافتد که یک هنرمند با ذوق زودتر و بهتر از یک فرد عاقل جنبه زیبائی و کمال طبیعت را درک مینماید.

ادبیات و هنر چکیده ذوق اینگونه مردم حساس با ذوق و عاطفه است و مضمون آن شرح احوالات درونی و روحی انسان یعنی اعمالی است که محرك آنها قلب و سلسله اعصاب است بنابر این منظور ادبیات و هنر تاثیر کردن در قلب و سلسله اعصاب یعنی مرکز عاطفه و حرکات ارادی و غیر ارادی افرادی است که دیر تراز اهل ذوق طبیعی پی بمحاسن طبیعت میبرند

البته فراهم بودن وسائل مادی زندگانی انسان از لوازم اولیه حفظ حیات است و اگر یکی از این دو ناقص و یا معدوم باشد ادامه زندگانی بخصوص در این قرن که قرن حیات مادی و ماشینی است مشکل بلکه غیرممکن می شود و بقدرتی این مسئله بدیهی و آشکار است که همان باعث گمراهی مشتی مردم بی خبر در پشت بازدن بادبیات و هنر شده، علوم و تاییج عملی آنها را مقدم بر هر چیز قرار داده اند و باز با کمال تاسف باید گفت گروهی از مردم خونخوار و سودجو و طماع جهان برای پر کردن جیب و شکم سیر نشدنی خود

از نتایج حاصله علم که فقط باید در راه رفاه و آسایش بشر بکار رود آلات و ادواتی برای معدوم کردن نوع بشرمی سازند، بمباره درست میکنند که نوع بشر را از روی خاک بزریر خاک ببرند توب و تانک میسازند که گوشت و استخوان انسانی را طعمه دهانه های آن قرار دهند مواد منفجره تهیه می کنند که کتابخانه ها و تآثرها و موزه ها و موسسات فرهنگی را که گنجینه دانشمندان جهان است بسوی زاند و از هم پیشانند.

اما علی رغم خونخواران جهان ملل صلح دوست و نوع پروژو هنرور جهان امر صلح را در دست گرفته اند و تا آخر از آن دفاع میکنند و از آن جمله است ملت صلح دوست ایران که با کوشش مدبرانه و همت مردانه برای صلح پایدار جهاد خواهد کرد و آن را حفظ می نماید. انسان وجودی است که خوشبختانه غیر از قوای عضلانی قوای دیگری نیز دارد و همین قوای دیگر که آنها را قوای تاثیر پذیر می گویند برای او یک سلسله احتیاجاتی غیر از احتیاجات مادی تولید می کند که رفع آنها نیز از لوازم حتمی زندگی است و اهمیت آن بمراتب از احتیاجات مادی بیشتر است.

کیست که از ذوق سليم و برگت عاطفه نصیبی داشته باشد و در مقابل ناملایمات زندگانی متاثر نشود دوای رفع تاثیر و نشاندن آتش سوزان درونی کلمات موثر مردم با ذوق، خواندن داستانهای پرشور و توجه با آثار ذوقی اشخاص حساس و تماسای هنرمندانی است که باین آثار روح میدهند آنها را زنده می کنند خلاصه توجه باین قبیل آثاری است که از قلب و عاطفه ناشی شده باشد.

فراهرم داشتن اسباب عیش و تنعم هیچگاه موجب آسایش خیال و رفع اضطراب قلبی نمی شود و اگر بنا بود این امر حجت داشته باشد عموم ارباب استطاعت و توانگران دنیا سعادتمند و خوش و خرم بودند در صورتی که غالبا بد بخترین و احمق ترین مردم در میان این طبقه است.

هنرمند پیش از آنکه هنری بنماید عضو اجتماع است و ناچار

از سود و زیان جامعه سهمی می‌برد پس نمی‌تواند ادعای کند که با امور و حوادث اجتماعی ارتباط ندارد این ارتباط خواه و ناخواه در آثار او بوجهی ظاهر می‌شود.

در دنیای کهن هنرمند نمی‌توانست هنر خود را بجمع کثیری نشان دهد و اجر و پاداشی از آن جمع بخواهد و چون استغلال بهتر باو مجال نمیداد که بکار دیگری پردازد و معاش خود را از آن راه تامین کند ناچار خود را بطبقه حاکمه می‌بست و گاهی خود را بحدی تنزل میداد که از حکام جبار و یا پادشاهان خونخوار شهریه و مستمری دریافت میداشت و بی‌خبری مردم نیز موجب آن بود که با آثار او آشنا نشوند و از آن آثار لذتی نبرند نه آن هنرمند به جامعه نفعی میرساندو نه جامعه از آثار هنری آن هنرمند استفاده می‌کرد.

اما در قرنی که ما زندگی می‌کنیم رواج خط و سواد و پیدایش چاپ و رادیو و سینما و تآثر هنرها در دسترس عموم طبقات قرار داده از این گذشته ییداری خلق جهان و آگاهی ایشان از حقوق خویش و ظهور مبارزات مداوم موجب شده است که اجتماع از هنر و هنرمند توقع بیشتری داشته باشد بخصوص طبقات فعال اجتماع یعنی کارگران و دهقانان حتی کارمندان و روشنفکران از هنرمندان انتظار دارند و از آنها می‌خواهند که آنها را در این مبارزات مداوم یاری کنند و تا سر منزل مقصود راه پرافخار زندگی را به پیمانه هنرمند واقعی کسی است که هنر خود را در خدمت خلق بگذارد و آثار هنری خود را بنفع اجتماع بکار برد و تمام نیروی خود را اوقف سعادت اجتماع کند.

بدون شک بهترین و سریع‌ترین وسیله برای مجهز کردن افراد بشر و روشن نمودن ذهن عموم طبقات مردم تآثر است در تآثر است که با بیان ساده و حرکات بجا و دلنشیں که می‌توان ملت خمودی را در یک لحظه ییدار کرد. در تآثر است که فکر عالی یک نفر نویسنده عالی قدر بتمام مغز هامیل یک جرقه الکتریک انتقال می‌یابد. تآثر بهترین و مطمئن‌ترین مدرسه‌ها است. دو تآثر است که اشتباہات بشری مورد بررسی و انتقاد قرار می‌گیرد در تآثر

آبا نظر «آنایخوان» مادر باره «دختر رعیت»

بخطا رفته است

* «ع. دید» درباره معرفی کتاب «دختر رعیت» نامه مفصلی

بما نوشته اند که قسمتی از آن درزیر نقلی شود :

« چندی پیش مجله گرامی کبوتر صلح، ضمن اظهار نظر در باره کتاب دختر رعیت، در شماره ۱۵ خود نوشته بود « تنها قسمتهای تاریخی کتاب است که با فصول دیگر یکدست نبوده و این ناجوری بخصوص برای خواننده عادی که کتاب بخاطر او نوشته شده بسیار محسوس است. »

است که قهرمانان در قلوب شیفتگان هنر زنده می‌شوند در تآثر است که بشر از شادیها می‌خندد و از بدبختی‌ها می‌گرید و در فکر چاره می‌افتد و عبرت می‌گیرد. تآثر در حقیقت معبد و موزه صنایع خریقه است محظوظه مقدسی است که در آن تمام افراد در عین حال که سرگرم تفریح ساده و شرافتمند آن‌ای هستند درس اخلاق می‌گیرند.

تآثر بهترین وسیله برای نزدیکی وهم بستگی بشر است بنابراین بدون شببه برای هر ملتی لازم بلکه ضروری است و هر کس اثر تآثری بوجود بیاورد و یا ترجمه کند دوستدار خلق است و بجرات می‌توان گفت که علاقه و ذوق به تآثر نزد هر ملتی نمونه و نشانه ترقی و فرهنگ آن کشور است.

خوشبخت ترین و سعادتمند ترین مردم آنهایی هستند که تآثر داشتند و برای ترویج آن می‌کوشند بدبخت ترین و احمق ترین مردم هیئت‌های حاکمه‌ای هستند که مشکلاتی در راه تآثر ایجاد می‌کنند و اسباب و ادوات آنرا بدهست یغماً گران می‌سپارند و در پناه قنداق تفنگ و برق سرنیزه هنر کدهای را با خاک‌یکسان می‌کنند.

» .. بهتر نبود نویسنده گرامی این کار را در کتابی جداگانه انجام میداد تا ناچار نمیشد در کتاب دختر رعیت از فاتالیسم و جبر تاریخ سخن بگوید... «

این طرز معرفی کتاب برای خواننده این مفهوم را ایجاد می-

کند که :

قسمتهایی از تاریخ در ضمن یکداستان ادبی، بی آن که رعایت هماهنگی و تناسب بین فول کتاب شود، آورده شده و بجای پرداختن باصل مطلب تبدیل بدرس بیموردی از تاریخ گشته است و همین استنباط نادرست معرف مرا او ادار بیاد آوری نکات زیر کرد:

باید دانست هنگامی میتوان قسمتی از یکداستان را با فصول دیگر کتابی ناجور دانست که حذف آن قسمت بادامه داستان آسیبی وارد نکند وحداقل فقدانش محسوس نباشد و این عدم هماهنگی طوری بچشم بخورد که خواننده ناگزیر ضرورت کنار گذاشتن آن وصله ناجور را درک نماید حال به بینیم این موضوع در باره کتاب دختر رعیت صدق میکند یا نه . مطالعه دختر رعیت بروشنی تمام نشان میدهد که داستان بدون انکاس آن صحنه های تاریخی بحکایت بی ارزشی مبدل می شد . خوبی کتاب دختر رعیت نیز در همین است که در عین تعجم ستم طبقه مفتخواره و بهره کش، آمیختگی تاریخ زمان را با زندگی تیپ های داستان بوجه شایسته ای نشان داده است ..

.. مگر صغیری و تیپ های دیگر داستان هر یک به انقلاب گیلان از جهت خصوصی و عمومی وابستگی نزدیک ندارند؛ و قیکه زندگانی همه تیپها داستان خود بخود با جنبش انقلابی پیوستگی دارد چگونه میتوان از تشریع باشته حوات برای فهم بیشتر مطلب صرفنظر کرد و یا باصطلاح آنرا در کتاب دیگری جداگانه بیان نمود؟ . اگر خواننده عادی علت همدستی تجار و ملاکین را باقراطان و حکومت و قشون امپریالیسم تزاری و انگلیس برضخلق و سود آنان در دیکتاتور تراشی بداند بهتر است یانداند ؟ نشان دادن بد کاریهای میرزا کوچک خان بالنتیجه شکست نهضت جنگل و تسلط

قراقان که با ادامه حیات خصوصی شخصیت‌های داستان هم بوطاست عملی لازم و شایسته بود. و نباید فراموش کرد که آن قسمتی از اشارات تاریخی که در ضمن داستان بشکل ادبی آورده شده، فقط تا اندازه‌ای است که با صل مطلب وابستگی دارد نه زائد برآن.

البته کسی منکر یکدست بودن جملات و فصول و سبک نگارش و روانی مطلب و خلاصه شکل زیباییست و یک کتاب با بخش‌های جدا جدا و غیر مربوط که محتویاتش در غیر محل خود بکار رفته و غیر متوجه باشد، مطلوب کسی نیست. ولی بصرف اینکه حوادث تاریخی دوره‌ای که در حیات تیپه‌ای داستان مؤثرند و ناگزیر - منعکس گشته‌اند، نمیتوان ادعا کرد که مطالب یکدست نبوده و ناجور و درس تاریخ است. بالعکس کتاب دختر رعیت به آذین نمودار روشن و هماهنگ و متناسب از زندگی مردم و مبارزات و پیروزیها و ناکامیها یشان است.

فکر کنید اگر در گرماگرم آن جنبش انقلابی در یک گوشه شهر رشت از دختری در خانه تاجر و ملک داری صحبت میشد و اشاره‌ای هم بدأچه در آن شهر و دیار میگذشت بعمل نیامد، داستان چقدر بیعنی و پوچ میشد؟

— توجه نویسنده نامه بالا را به صفحه سوم کتاب «دختر رعیت» زیر عنوان «نکته» جلب میکنیم. نویسنده در آن جامی گوید: «خواننده در این داستان یک دو فصل کوتاه خواهد بخورد که بیش از آنکه با سیاق داستان نویسی راست درآید جنبه تاریخی صرف دارد» وقتی خود نویسنده با این نکته اقرار دارد معلوم نیست تذکر خواننده ماجه صورتی پیدا می‌کند.

۳۴ دسامبر - ۳ دی

۱۹۰۱ - ۱ - فادیف نویسنده بزرگ شوروی، مؤلف کتاب «گاردجوان»، دارنده نشان استالین در این روز بدنسی آمد. امروز فادیف دبیر کل اتحادیه نویسندگان شورویست و امسال بدریافت نشان لنین هم مفتخر شد.

مسعود سعد سلمان

در نخستین نیمة قرن پنجم هجری، نزدیک به صد و چهل سال پیش، در لاہور، در خانواده یکی از صاحبمنصبان عالیرتبه دستگاه دولت مسعودی، پسری باشد برصه وجود نهاد.

این پسر، در دوران زندگی خویش، مردی آزاده، دلیر، تیغزن و سخنگوی شد، نزدیک به شتادسال زیست، و زجرها کشید، زندانها دید، نفههای سرود، در تنگنای زندان برای مرک فرزندش سوگواریها کرد، از زندان بیرون آمد، با وجع عزت و جلالت رسید و در عین کامرانی چشم از جهان فرو بست.

مردم میهن ما امروز او را بنام یکی از بلندپایه ترین و توانا ترین استادان سخن پارسی میشناسند. نظامی عروضی سر قندی صاحب چهار مقاله وقتی اشعاری را که وی در زندان سروده بود می خواندموی بدنش راست می ایستاد اما این نفههای جانگذازو شعرهای دردآلود، توانست دل سخت جبارانی که ویرا ب مجرم آزادگی و سخنگویی و عزت نفسش بزندان افکنده بودند نرم کند و آنانرا با مسعود سعد، شاعر توانا بر سرمههر آورد.

مسعود یکی از آزاد فکر ترین و شریفترین شurai ایران است. وی مانند بگر شرعا که از سلاطین جیره و مستمری دریافت میداشته و شعری جز برای مدح امراو در باریان نمیگفته اند هنر خویش را در اختیار امرا و ملوک نگذاشته و تا آنجا که مقدورش بوده است از مدیحه سرایی و خوشامدگویی پرهیز کرده است:

گرچه پیوسته شعر گویم من	عادت من نه عادت شعر است
نه تقاضاست شعر من، نه هجاست	کس
وازان گذشته خود به بخشندگی و سخاوت طبع مشهور بوده است.	
حتی کار مسعود بجایی رسیده که بر اثر بخشش فراوان خود بی چیز شده و در برابر طعن حاصل و شماتت بدخواهان از خود دفاع کرده است:	

مرا به چه نیستی ای بسیدی، چه طعنه زنی!
چو هست دانش، ارزد و سیم نیست رواست
خطاست، گویی در نیستی سخاکردن
ملامت توجه سودم کند چو طبع سخاست؟

بجود و بخل کم و بیش کی شود روزی؟
خطاگر فتن بر من بدینظر یق خطاست.
همین صراحت لهجه و آزادگی و دلیری مسعود باعث شد که
حاشیه نشینان درباری برای او فته انگیزی کنند و با حربه تهمت و افترا
و بهتان از در در آیندو مسعود را گرفتار حبس و بند و زجر و زندان کنند.
پادشاهی که مسعود را تختین بار بزندان انداخت ابراهیم
فرزند سلطان مسعود غزنوی است. در هنگام حکمرانی این شاه دولت
سلجوqi رفته رفته نیروی گرفت. مسعود غزنوی در آخر دوران سلطنت
خویش از ترکان سلجوقی شکستهای سخت خورده بود و همین شکستها
باعث استیلای سلجوقیان برخراسان شده بنيان فرمانروایی غزنویان
راسست میکرد.

شاهزادگان غزنوی نیز بر اثر رقاتهای خصوصی، و برای
از بین بردن ابراهیم خویش را بسلاجه نزدیک میکردند از آنان برای
نزاعهای داخلی و بدست آوردن حکومت یاری میخواستند.

تهمتی که بدخواهان مسعود سعد بدو زدند این بود که مسعود با
سیف الدله فرزند سلطان ابراهیم در نظر دارد نزد ملک شاه سلجوقی برود
و بدین ترتیب ابراهیم، فرزند خویش را باندمایش که مسعود نیز یکی از
آنان بود بگرفت و بزندان انداخت.

این امر بحدی ذشت بود که نظامی عروضی در کتاب خویش
آنرا چنین انتقاد میکند: «و جمله، آن آزاد مرد در دولت ایشان،
همه عرب در حبس بسر برد و این بدنامی در آن خاندان بزرگ بماند
و من بنده این متوقفم که این حال را برچه حمل کنم؟ بر ثبات رای،
بر غفلت طبع، بر قساوت قلب، بر بدلالی؟ در جمله متوجه نیست و
نندیدم هیچ خردمند که آن دولت را برین حزم و احتیاط محمدت کرد.»

بدین قرار، مسعود سعد، شاعری که اگر روزی راحتی ازو بخلق
نمیرسد آنروز را در شمار عمر خویش نمی آورد، و امیری که بازار
رزم ازو گرم و دندان مرک در برابر او کند شده بود ده سال تمام زیر
زنگیر شب را بروز و روز را بشب آورد. در این ده سال خانواده اش
از هم پاشید،

پسر جوانش در گذشت، قد مادرش، در فراق فرزند خمید،
ثروت پدری را ازدست داد. در حصار نای بند برپای و دست بر حصیر
می خفت و نان چوین می خورد.

مسعود قصیده معروف «حصار نای» را درین دوران بساخت.
وی ازین ده سال زندان خویش خاطراتی بسیار تلخ داشت و خاصه
از دست زندانیان بدخوی خود فراوان رنج میبرد:
گر خود دشی یا بهم، هر هفته یکی روز
از دست مرا کاسه و از زانو خوانست

ورهیج بزندانیان گویم که: چه داری؟
گوید که: مخورهیج که بامار مضانت!

هر چند که محبوس است این بند مسکین
بی نان نزیده که چوبنده حیوانست
ز خلق چه نالم؟ که هنر ما به رنج است
و ز بخت چگویم که جهان پر حدناست
و ز من اثری نیست جزا این لفظ که گویند:

این شعر بخوانید که این شعر فلاست!
گوئی زندانیان وی دستور داشته اند که طبع حساس این
شاعر آزاده را بیازارند و از شدت شکنجه بستوهش آورند.

در قلعه «مرنج» ده تن نگاهبان برای مسعود که دست
و پایش نیز در زنجیر بود تعیین شده بودند و شاعر که ازین وحشیگری
سخت متاثر شده بود در قصیده دژ خیمان خویش را بدینسان بسخره میگیرد:
مقصود شد مصالح کار جهانیان بر جبس و بند این تن رنجور ناتوان!
در جبس و بند نیز ندارندم استوار تا گرد من نباشد تن نگاهبان

بایکدگر دمادم گویند هر زمان
 او از شکاف روزن پر در بر آسمان
 کاین شاعر مخت خود کیست در جهان
 سمجی چنین نهفته و بندی چنین گران
 بیرون شوم ز گوشه این سمج ناگهان
 مر سینه را کنم سپر و پشت را کمان
 یار بذر نجع و محنت بازم رهان بجان
 بسته شود دو پای بیک تار دیسان
 همی چه باید؟ کامرو ز مر مر
 با اینهمه از گرد نفر ازی دست بر نمیدارد .

خود را بالاتر از جهان میداند، بزرگ دست میبرد و بهماه پای
 مینهند، از دیده خویش در های قیمتی میباشد و به یاری طبع غرای
 خویش بیانگ ذلگشای میرود .
 نظمی بلطفافت باده در کام و خطی در دل ربانی چون زلف دلبر
 بدست دارد .

در پارسی و تازی در نظم و ترکش
 چون من نشان نیارد گویا و ترجمان
 بر گنج و بر خزینه دانش ندیده اند
 چون طبع و خاطر من گنجور قهرمان
 آنم که بازک من چو بگوش سخن رسد
 اندر تن فصاحت گردد روان روان
 من در شب سیاهم و نام من آفتاد
 من در مر نجم و سخن من بقیردان

مسعود ازین حبس پس از مرگ ابراهیم بدر آمد و دوباره
 بدست علاء الدوله مسعود سوم بزنдан افتاد، سه سال در زندان بسر
 برد و در دوران بهرامشاه همانکه نصرالله بن عبد الحمید ترجمه معروف
 کلیله و دمنه ابن مقفع را بنام وی پرداخته است، پس از گذرا نیدن
 سه سال در زندان بهرامشاه از زندان رها شد و بعزم و کامرانی رسید.
 اما دیگر آفتاد عمر شاعر بر لب بام رسیده بود و بسال
 ۱۵ هجری در گذشت .

هه نو اهپر و تو فان ژو ژیه

بقیه از صفحه ۱۵

دست امریکا نیها بود او از آن طرفداری مبکرده زیرا آنوا یک اسلحه «مفید بحال بشر» قادر پیاپیان دادن فوری جمک میدانسته است اما وقتی که فهمید روسها هم بر اسرار ساختمان آن آگاهی یافته اند در عقیده اش تجدید نظر کرده و دیگر آنرا «مفید بحال بشر» نمیداند. عده‌ای از تحریم سلاح اتمی پشتیبانی می‌کنند از این جهت که واقعاً بشر دوستند و از قتل عام، از ویرانی و کشتار نفوس تنفردارند و عده‌ای دیگر از این جهت با منع استعمال بمب اتمی موافقت می‌کنند.

همن مسعود

مسعود سعد یکی از درخشانترین چهره‌های شعر فارسی است مسعود شاعری است که شعرای بعد کمتر بدرو اقتدا کرده اند. علت این امر سلاست و روایی و در عین حال استحکام فوق العاده شعرهای اوست و همین خواص باعث شد که پیروی از مسعود کاری دشوار جلوه کند. نصرالله بن عبدالحمید در ترجمه کلیله و دمنه بسیاری از شعرهای مسعود سعد را شاهد گفتار آورده و بسیاری از شعر ا در مقام خودستائی خوبیشن را همپایه مسعود دانسته اند.

مسعود، شاید بدین علت که کمتر بمعنی سرایی می‌پرداخته: جنبه شعری آثارش بسیار قویست و کمتر به لفاظی و بازی با کلمات پرداخته: شعرهایش از دل جوشیده و بر لب آمده است. بیشتر اشعار وی قصایدی است که در زندان سروده و بهمین سبب درد و رنج و ناکامی در آثارش اثری عمیق باقی گذاشته است.

اشعار مسعود بسیار ساده و اصیل است. در آن لغات عربی مشکل و صنایع لفظی کمتر دیده می‌شود. بیشتر از تمام صنایع لف و نثر در اشعار وی دیده می‌شود و اگر از عده محدودی لغات دشوار که در زمان وی معمول و مصطلح بوده بگذریم هیچگونه تکلفی در شعرهایش دیده نمی‌شود.

پایان

که خانه، زندگی، سلامت و رفاه خود را از دست ندهند. ما بتحليل علل این جهات دست نمیز نیم: هر کس بسوی بلکار خیر روی آورد قطعاً پیرو اندیشه درست و انسانی است. ما باید همه دشمنان استعمال سلاح اتمی را بدون توجه بعلت وجهت دشمنی شان دور خود جمع کنیم. اگر کون در امریکا هم صداهایی که از دوستان ما نیست اما از انعقاد پیمانی برای منع و تحریم سلاح اتمی جانبداری می کند برخاسته است. من تکرار می کنم که قصد ندارم بمنع و سرچشمۀ این احساسات بر گردم. اما وقتی روزنامه «اتلانتا کنستیتوشن» می نویسد که پس از مصاحبه استالین باید در هارا بروی مذاکرات تحریم سلاح اتمی بازگذارد، من جواب میدهم که ما میتوانیم با این روزنامه هم زبان مشترکی پیدا کنیم.

معهدها در امریکا صدای مردم درست اندیش هنوز در میان همه مصروفین اقوم پرست خفه می شود. در هفته های اخیر سناتور دوور، فریر، جانسون، کاتیز و لوج تقاضا کرده اند که در کره بمبا اتمی بکار برده شود.

۱۴ اکتبر دیوئی حاکم ایالت نیویورک اعلام کرد که باید منچوری را مورد بمباران اتمی قرارداد. روزنامه های امریکائی عقیده دارند که استفاده از بمبا اتمی در کره بنتایج تجربیات اخیر قوای نظامی در بولیگون ولاسوکاس بستگی دارد. بالاخره فرستنده امریکائی بنام «اروپای آزاد» چند روز پیش میگفت که در واشنگتن مذاکرات محروم ای برای استعمال اسلحه اتمی در کره جریان دارد. من اینجا یک نسخه از یکی از مهمترین مجلات امریکائی را دارم. نام این مجله «کولیرز» است. این شماره بشرح ووصف چگونگی حمله اتاژو نی به اتحاد شوروی که باید در ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ آغاز شود اختصاص یافته است. نویسنده گان معتبر اتاژو نی و انگلستان در تدوین و تهیه مطالب این شماره همکاری کرده اند. «کولیرز» منظره ای از مسکو و سایر شهر های شوروی را پس از بمباران اتمی نشان میدهد. البته بنابر عقیده این مجله پیروزی از آن امریکائی هاست. «ام. بی» های آنها سرزمین شوروی و مشرق اروپا را اشغال

خواهند کرد. «کولیرز» تعریف میکنند که چگونه قوای اشغالی «سبک زندگی امریکائی» را در سراسر روسیه رواج خواهند داد. مثلا در تآترها، کمدی موزیکال یانگی «مردان بی عرضه وزن های زیبا» بتماشا گذارده میشود و در کیوسکها نسخه های روسی مجله «کولیرز» را خواهند فروخت.

مالحظه میکنید که این آقازاده بچه علت و بکدام منظور میخواهد شهرهای اروپائی، مسکو، لندن و باریس را با بمب انیم ویران کند. حتی روزنامه فرانسوی «لوموند» که هیچکس نمیتواند منکر ارادتش نسبت با امریکائیها باشد، این مقاله را «تحریک آمیز» خوانده است.

این اعلامیه ها و اظهار نظرها، مارا که شورای جهانی صلح هستیم، مجبور میکند با دقیقت و موازنی ناظر جریانات سیاسی و موقعیت فعلی جهان باشیم.

صدها میلیون امضایی که در سراسر جهان زیر پیمانه استکملم نداشته شده، نقش خود را چنانکه باید ایفا نموده است. از آن بعد نهضت های صلح توسعه و کسترش فراوانی یافته و بداجا رسیده است که ما اکنون میتوانیم بگوئیم استعمال اسلحه اتمی در کره و منچوری نه بنتایع تجربیات پولیگون ولاسونگ و لاسوگاس بلکه بزم و آگاهی و نیروی ملتها بستگی دارد.

باید پیمان بین المللی را برای تحریم اسلحه اتمی تحصیل کرد، بدون چنین پیمانی زندگی مرتفه بشریت غیرممکن است. پنج دولت بزرگ باید راهی بیابند که مورد قبول همه کشورها و ملل باشد و با آن بتوان اسلحه اتمی و سایر ابزار کشتار دسته جمعی را منع کرد چنین پیمانی زمینه زندگی مسالمت آمیز سیستم های مختلف موجود را فراهم خواهد ساخت و باستقرار یک صلح بایدار کمک خواهد کرد.

ما وظیفه داریم کلیه مردم شرافتمند را گرد پیشنهادات خود پیشنهاد تحریم سلاح اتمی فراهم آوریم نه تنها کسانی که دیروز همراهان بودند بلکه آنها ای راهم که باید بینی و عدم اطمینان نگاهشان

میکنیم باید بسوی خود بکشافیم . من باین گروه از مردم خواهم گفت . باور کنید که صدھا هزار نفر صلح دوست برای هر قسمی از جهان که باشد خپلی کمتر از یک بمب اتمی خطر دارد .

ما نمایند گان شوروی از اینجهت از تحریم سلاح اتمی دفاع نمی کنیم که ضعیف هستیم و از بمب های اتمی می هر اسیم ، کوشش و تلاش ما بخاطر آنست که می خواهیم شهر های همه جهان را ، شهر های شوروی چین و امریکارا از خطر ویرانی و انهدام برھانیم .

ما پیشنهاد میکنیم که از دولت های پنج کشور بزرگ خواسته شود خود را برای انعقاد یک پیمان صلح ، پیمان خلم سلاح و تحریم اسلحه اتمی دورهم جمع شوند .

من ب تمام مردمی که دور ازما هستند ، ب صاحبان همه عقاید و آئین ها به پیغایت ها ، به لوموندیست ها ، به بیطری ها و هواداران گاندی به همه خطاب میکنم . بیاید درباره مهمترین مسائل موجود تقصیم بگیریم : چگونه میتوان جلو چنگ را گرفت . من بارها شنیده ام که اختلافات سیاسی مانع یک مبارزه مشترک خواهد بود . تا کنون چند بار بن گفته اند :

«من می خواهم همراه شما برای صلح مبارزه کنم زیرا رژیم شوروی را نمی پسندم» چنین سخنانی به نظرم پاسخ کودکانه و با خیلی زیر کانه میاید . اگر ما ، هواداران صلح شوروی می خواهیم فقط با هواداران رژیم شوروی و دوستان کشور شوروی مذاکره کنیم با اینجا نمی آمدیم و با اینجا کاری نداشیم . ما می خواهیم با کسانی که هوادار سیک زندگی امریکائی و سلطنت مشروطه انگلستان و عرف و عادات فرانسه هستند مذاکره کنیم . ما پشتیبان انعقاد یک پیمان صلح بین پنج کشور بزرگ مبنی بر امکان حل اختلافات با مذاکره و مباحثه و تبادل نظر هستیم .

ما از مبارزه خود برای آنکه ممکن است بسیاری جریانات را در امریکا پسندیم دست نمی کشیم . ما ممکن است رفتار و اخلاق و اقتصاد امریکارا مورد انتقاد قرار دهم اما می خواهیم ، مطالب آن

((بالت دریاچه قو))

از چایکوفسکی

پتر چایکوفسکی - P. TchaiKowsky روز

هفتم ماه مه سال ۱۸۴۰ در شهرستان «ونایگا» در روسیه بدنیا آمد. در ۲۲ سالگی وارد کنسروانوار

پترزبورگ شد و چندی بعد به مقام استادی برگزیده شد.

چایکوفسکی با آثار موسیقی دوره خود کاملاً آشنا شد و داشت واز طرفداران مکتب رئالیسم بود و بدین

جهت آثار او در دل هر شنونده‌ای جای می‌گیرد.

چایکوفسکی علاقه خاصی با آثار نویسنده‌گان

بزرگ روس‌مانند پوشکین تولستوی و چخوف که پیرو

مکتب رئالیسم بودند، داشت و اغلب در آثار خود از آهنگهای محلی و ملی استفاده می‌کرد و آنها را زنده تر و غنی تر جلوه می‌داد. بعضی از اپراهای او مخصوصاً

«اوژن انگین» (یوگنی انه گین) و بالت «دریاچه

هنتیم که با امریکا آنچنان که هست در صلح و صفا زندگی کنیم .
روی سخن با همه آنها بیست که با بدینینی به نهضت مامینگرند
نزدیک شوید، نگاه کنید و سخن بگوئید ما بدبیال آن راههای نیستیم
که موجب افتراق گردد ما بای آن وسائلی می‌گردیم که هر چه بیشتر
مارا بهم نزدیک کند .

وقتی که خانه‌ای می‌سوزد ، ابلهانه است اگر از مردم بخواهیم
با ارائه گواهی عدم سوء ساقه و حسن ویه سیاسی برای اطفای
حریق بروند، باید آتش را فرونشانید و خانه را از ویرانی نجات داد
ما بازهم فرصت داریم از بهترین طریق حفظ و استقرار صلح سخن
بگوئیم اما فعلاً یک مسئله وجود دارد : چگونه جلوگذار را بگیریم ؟

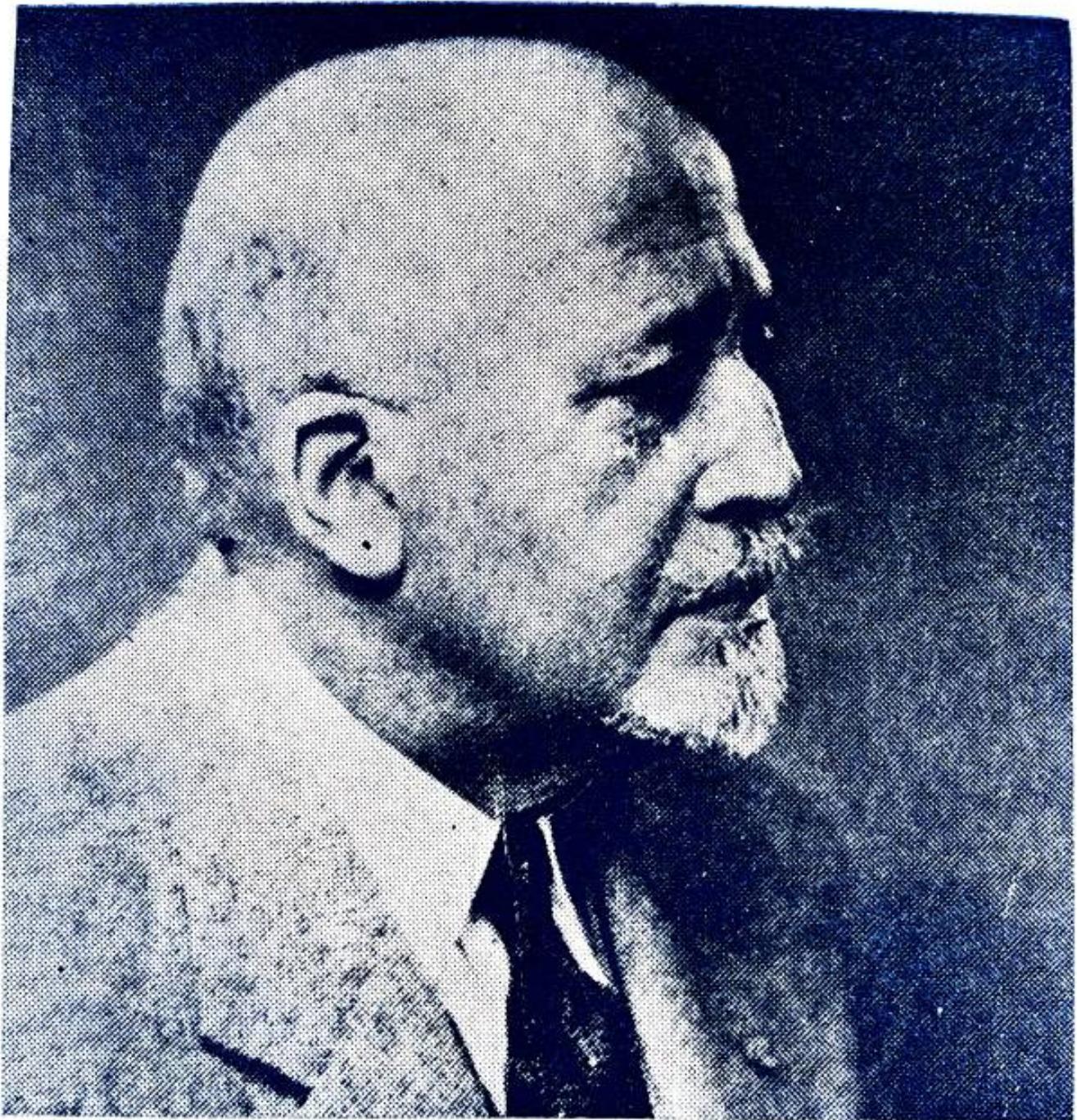
قو» جزو محبوب ترین و بهترین آثار او در اغلب کشورهای جهان بشمار می‌رود. چایکوفسکی در سال ۱۸۷۱ بیستمین مشهور ترین انرخود را بنام «بال دریاچه قو» در شهر «کامنکا» طرح کرد و چندی بعد که بدعوت آهنگساز معروف «سن سان Sant Sans» بفرانسه سفر کرد توانست اجرای ناقص آنرا در همانجا باشند. ۱۷۸۶ سال مشاهده کند. چایکوفسکی در روز ۶ نوامبر سال ۱۸۹۳ زندگانی را بگزید گفت و توانست اجرای کامل آن را که در سال ۱۸۹۵ اجراشد، بییند

اگر پرنس اودت شوهر میکرد و طلس میشکست و شاهزاده خانم از این حال خارج میشد. پرنس «زیگفید» از قصر خارج میشود و بنزد قوه‌امیرود و با شاهزاده خانم میرقصد و بوی قولی دهد که با او زناشویی کند و او را از این حال رهائی بخشد. پرنس «اوتد» در ضمن رقص با او میفهماند که ممکن است در شب نشینی عاشق دختر دیگری شود ولی زیگفید قولی دهد که نسبت با او وفادار باشد و از پرنس جدا میشود و بش نشینی می‌رود.

پرنس زیگفید در رقص عاشق دختر دیگری که شبیه پرنس «اوتد» بود و «آوریل» نام داشت میشود و پرنس را بکلی از یادی برداشته است.

پرنس «زیگفید» میباشد هیجدهمین سال تولد خود را جشن بگیرد و بدستور مادرش قرار بود در همان شب نامزدی برای خود انتخاب کند. غروب یکروز تا بستانی پرنس «زیگفید» در کنار پنجره قصر خود بتماشای اطراف مشغول است. در آن هنگام قوه‌های را که در کنار دریاچه نزدیک قصر در حال گردشند مشاهده می‌کند. بهنگام غروب آفتاب قوه‌ها تغییر شکل میدهند و هر یک بدختری زیبا تبدیل می‌شوند، این قوه‌ها پرنس «اوتد» و هر آها نش میباشند.

پرنس «اوتد» که بنفرین نا- مادریش باین شکل در آمده است تمام روزتا غروب بشکل قو و بعد از آن تاسپیده دم بقیافه اصلی اش دری آید فقط و بوسیله تاج مخصوصش نجات می‌یابد.



دکتر دوبوا Dr. W. E. Du Bois

دانشمند بزرگ سیاهپوست که افکار عمومی مردم جهان او را زنگال
پلیس امریکا رهاند

نسبت به «اوریل» دختر شاهزاده اودت مشاهده می کند در همانجا نامزدی آن دورا اعلام می کند و دست آن دور در دست هم می گذارد. در این هنگام ناله جندی بگوش میرسد و صدای مبهمنی از طرف دریاچه شنیده می شود ناگهان زیگفید بیاد پرنسس «اوتد» می افتد و بطرف دریاچه می رود. طوفانی برپاشده بود دریاخوشان بنظر میرسید و موجهای کف آلوش با غرش سهمگین به تخته سنگهای کنار دریاچه می خوردند. پرنس زیگفید بنزد «اوتد» می رود ازاو پوزش می خواهد ولی پرنسس بوی و قعی نمی نهد و ازاو رو برمی گرداند.

در این حال زیگفید خشمگین شده و تاج شاهزاده خانم را بدریاچه می افکند و بدین ترتیب یگانه امید پرنسس اوتد را بدل می اس می کند ناگهان موجی عظیم هر دورا در بر می گیرد (ضربه تنی شنیده می شود) چند لحظه بعد که طوفان آرام می گیرد در حالیکه قوهای دیگر در آنطرف روی دریاچه شناور ندانی از دلدادگان دیده نمی شود قسمتهای مختلف این بالت بقرار ذیراست:

- اپرودو کسیون - نوای ملایمی که

گردش و هارا بروی دریاچه مجسم می کند
- رقص قوها که منتظر پرنس
زیگفید هستند
- پرنس زیگفید بقصر خود
مرا جعت می کند، شیبور چی ها و رود
اورا بانوای شیبور اطلاع میدهد
- دختران بسیاری که از کشور
های مختلف برای جلب نظر پرنس
زیگفید آمده اند در شب نشینی میرقصند
- مازود کار قص دود ختر لهستانی
رانشان میدهد
- یکی از قوها که به پشت پنجره
آمده بود پرنس زیگفید را در حال رقص
با اوریل مشاهده می کند و به «اوتد»
پرنسس قوهای خبر میدهد پرنس بیچاره
شده واژس نوشت خود بیمناک است
ورهائی خود را غیر ممکن میداند
هشتمین قطعه مر بوط با خرین قسمت
بال است در اینجا پرنس زیگفید
بیاد اوتد میافتد و سراسیمه بلب
دریاچه می رود و ازاو معدتر می.
خواهد ولی اوتد که آینده اش را
تیره می بیند اورا نمی بخشد پرنس
زیگفید خشمگین می شود و تاج یکانه
امید «اوتد» را بدریاچه می افکند
یک ضربه قوی شنیده می شود
در میان می گیرد و موزیک در یک
محیط دراما تیک پیاپیان میرسد.

چهاردهم آذرماه

به «دریا» باههه بروادریم

آنچه را که اکنون می نویسم داستان نیست . خیال نویسنده کمترین نقشی در آن ندارد . روایت کوتاه و صادقاً نیست از حقیقت واقعه‌ای که ناظرش بودم ، که صدھا تن چون من ناظرش بودند و آنچه را که دیده‌ام بدون یک رنگ یا خط اضافی باز می‌گویم . تنها تاثراتم هست که همه اینها را عبور می‌کند و با این تاثرات من کاری نتوانم کرد .

شاید وقتی این نوشته را خوانند بگویند : بدون آغاز بود و بایانی هم نداشت ! این گناه من نیست گوشه‌ای از وسط یک فیلم را بریده‌ام و بشما نشان میدهم . چرا ؟ برای آنکه هیچگاه مقابل جنایت خاموش نشسته‌ام . واگر آدمهایم را به سرانجام نمیرسانم ، ازینجهت استکه آدمهای من نیستند . آدمهایی هستند که بخودشان تعلق دارند . به حواله‌ی تعلق دارند که خارج از توانایی ، خارج از حدود خیالم واقع شده‌است . من فقط نقل می‌کنم :

... صبح پنجشنبه چهاردهم آذرماه هزار و سیصد و سی . روزی مانند همه روزهای دیگر . یک کم سردر . با آفتاب مرده‌ای که بن آدم نمی‌چسبید و درختان خشکیده‌ای که انگشتان استخوانی شاخه‌های بی‌برک خودرا با آسمان گرفته بودند . دعا می‌کردند یا التماس . کسی نمیداند ! اما این احساس قبلی وجود داشت که اتفاقی افتاده است . یک چیز غیر عادی درنگاه مردم ، در طرز راه رفتن و سخن گفتشان بود . هر جا چند نفری دور هم جمع شده بودند و یواش حرف می‌زدند . ندرتا صدای یکی بر می‌خاست : مانند جرقه‌ای که از اجاق نیمه خاموش بجهد . « حق ندارند آقا ... پس قانون چه می‌شود ... همینطوری که آدم نمی‌کشنند ... » تنها جواد بود که بی خیال ، با گامهای نامیزان بسوی چهارراه پهلوی میرفت . جواد پسر

عنایت. اما آن وقت هنوز کسی نمیدانست که او پسر گیست. اسم پدروش را فقط غروب فردا، هنگامیکه جسدش را در شهری دور دست بخاک می‌سپردند روی یک تکه کاغذ نوشته شده تا بهداری محل دچار محظوظ نگردد.
علت مرگ؟ تصادف با اتوموبیل!

قاتل؟ فراری؟ نمره اتوموبیل؟ معلوم نشد!

چه کسی اهمیت میدهد؟ ازین اتفاقات خیلی می‌افتد.

جواد پسر عنایت صبح پنجشنبه چهاردهم آذرماه هزار و سیصد و سی برای اولین بار از آن وقتی که شمیران می‌نشست، ناچار شد از چهار راه پهلوی تا آداره اش پیاده برسود. یعنی اینطور خیال می‌کرد که باید پیاده برسود. بلیط فروش گفته بود: «آقا، راه بسته س». چندتا از مسافرین لندنی کردند، اما بالاخره پیاده شدند. چاره‌ای نبود. جواد آخر همه پیاده شد. شوفر سرش را بر گرداند که لیچاری بگوید. دید آدم چلاقی است حرفش را خورد. چه کسی نمیتواند رنجهای روح چنین آدمی را حس کند؟ این رحمی که ناگهان در نگاه دیگران میخواهد... آخ! این رحم از هر تحقیری برایش سخت‌تر بود.

نمیتوانست تحمل کند - نمیخواست ببیند که عابرین برایش راه بازمی‌کنند. در مواردی که به هر کس دیگر دشنام میدادند باو فقط نگاه می‌گردند.

بنظرش می‌رسید که همه این مهر بانیها را دارد گدائی می‌کند. میخواست با تمام قوت خود، این دستی را که برای بخشایش رحم بسویش دراز میشد پس بزند. اما نمیتوانست. بالاخره او اینطور آفریده شده بود...

تا آنجا که حافظه اش کار می‌کرد. یک چوب با بالشک ما هو تی بزیر بغل داشت و این پای ناتوان را چون بارجا و دانی سر نوشت بدنبال می‌کشید و همه‌جا، در تاریکی و سکوت کوچه‌های شمیران، درین خیابانی که امروزه چار، پیاده از آن می‌گذشت. بر کف چوبی

اداره و هر جای دیگر، صدای با فاصله عصا، گوشش را، خیال و خوابش را می‌آزد.

در همه داستانها، وقتی آدمی پیاده راه می‌رود بچیزی فکر می‌کند. این چیز کافی است با وضع آدم جور بیاید تا طی صفحات زیاد خوانند درا مشغول کند اغلب یک یادگار، یک تلخی یا شیرینی زندگی گذشته، امیدها، یک موزیک یانگاه زنی، از خیال آدمی که تنهاست و راه می‌گذرد. جواد، تنها بود و راه می‌رفت. اما در آن صورت محظوظی که داشت نمی‌توانست بی خیال باشد. اما در اندیشه اش چه می‌گذشت؟ من نمیدانم! اولین باری بود که میدیدمش و اگر می‌دان آنمه آدم تنها به او توجه کردم شاید از این جهت بود که وقتی به چهار راه رسید بی باکانه از عرض خیابان گذشت و بسوی افسری که وسط چهار راه، زیر چراغ راهنمای در حصاری از سر بازان ایستاده بود رفت.

ظاهرآ تا وقتی که بواسطه خیابان رسیده بیچ چیز عادی احساس نکرد: فقط آن جا بود که توانست بیند. توانست هم کامیونها، هم نظایرها را با سرنیزه‌ها یشان، هم آن دونفری را که زیر باتون پاسبانهاله می‌شدند بیندو شاید تازه آنوقت فهمید که چرا مردم آنسوی چهار راه جمع شده‌اند! خامشی وحشت‌انگیزی که آن روز بر سراسر تهران فشار می‌آورد شانه‌ها یش را خم کرد: هنوز با فسر و سلط چهار راه فرمیده بود که برقش و با تردید، به پشت سرش، بجمعیت نگاه کرد.

صورتش، همه خطوط سیما یش یک علامت سوال بود! تا چشم کار می‌کرد تا آخرین میدان غربی شاهر رضا تنها لکه‌های زرد جا بجا می‌شدند. این لکه‌ها، هر چه دورتر میرفتد بیشتر به حشرات می‌مانندند. حشراتی که بالاخره فرصت یافته بودند خون بدن بر هنای را بمند! هیچکس نتوانست آنچه را که او به افسر و سلط میدان می‌گفت بشنود. اما جواب افسر را همه شنیدند. او مخصوصاً صدا یش را بلند کرده بود که همه ما بشنویم. طرف صحبت او بیشتر ما، جمعیت

آنسوی چهارراه بودیم، تا جواد پسر عنایت . میگفت « بهر جهنسی بروید بن مر بوط نیست .. ازین خیابان احدی باید عبور کند ! » مرداشاره‌ای پیای ناتوان خود کرد و باز چیزی گفت که کسی نتوانست بشنود افسر با یکدست محکم بازوی او را گرفت و دست دیگر ش را در راستای دروازه دولت دراز کرد و گفت : « با راهت را بگیر و برو ویا... » نیمگردنی زد کامیون پلیس را نشان داد : در کامیون هنوز چماق‌های لاستیکی بر سر عده‌ای که دیده نمیشدند، فرود می‌آمد، همه‌ای در گرفته بود . صدائی خشمگین بر یده برد هم به گوش میرسید :

— پیشرفها ! با یک دختر ، با یک زن .. پیشرفها، نمیتوانید نمیتوانید آخ ! »

— « چرا می زنید : چرا می زنید ، بد بخت‌ها » . وقتی کامیون پلیس را به جوادنشان دادند او دیگر منتظر نماند . دیگری چیزی نگفت . سرش را پائین انداخت و همان راهی را که در پیش گذاشته بودند، پیش گرفت . از پیاده رو شمالی شاهرضا بطرف دروازه دولت رفت . اما در جمعیتی که آنسوی چهار راه جمع شده بودند جرئتی پدید آمد حر کنی که به نخستین تکان های توفان دریا می‌مانست : آرام ، نیرومند و تهدید کننده :

— « چه حق دارند بچه‌هارا کتک بزنند » .

— « کشتند آقایان ، کشتند »

— « آقا : بگذارید بروم ، من باید دکانم را باز کنم باید

بروم خیابان کاخ »

جمعیت تکان می‌خورد .

— نه یک آدم ، نه یک پا ، جمعیت با پایهای خود جلو میرفت .

با صدای خود سخن می‌گفت . صدای جمعیت ، که اینهمه هراس در دلها افکنده :

— « آدم فقط یکدفعه می‌میرد »

واز کامیون :

— « بد بخت‌ها ، نوبت شما هم میرسه . نوبت شما .. »

نوفان می‌گرید :

— « نمیتوانند شلیک کنند ، نمیتوانند آقا یان ... »

— « این‌که وضع نشد . من می‌خواهم بروم دکانم را باز کنم . »

— « باید بروی دروازه دولت »

— « بابا می‌گم دکانم خیابان کاخ است ... »

— « باید جلوی شان را گرفت آقا یان ، دارند بچه‌های مدارمی کشند »

نخستین موجها بر می‌خاست :

— « چرا جلو مردم را می‌گیرید !

دو پاسبان از خیابان صبا پیچیدند . دختری را در میان خود گرفته بودند و سر بازی تقریباً چسبیده با آنها از پشت سرشاران می‌آمد پاسبانها غنیمت خود را نزد افسر فرمانده بردند - مرد خواجه ای بود ، دستهایش را بکمرزد و دندانهای زردش را نشان داد و تقریب‌یاداد زد :

— دختر همامانی ، اینورها چکار داشتی .

دو پاسبان و سر بازی که پشت سرشاران ایستاده بود خنده‌یدند . فرمانده خپله‌هم دندانهایش را بیشتر نشان داد .

دختر ، جوان و لاغر اندام بود ، بلوز سفید و دامنی مشکی پتن داشت . فقط توانست بگوید :

— بیش رفها ، همه‌تون سروته یک کر باسید !

تفنگ سر باز بالا رفت . دخترک افتاد . بروافتاد - فرمانده خپله پیروزمندانه گفت .

— ارواح بابات ! دیگر توده بازی توم شد !

مردم تاب نیاوردند ، همه‌مه کنگ بیک فریاد مهیب و خشمگین بدل شد ، جمعیت با سنگینی و تانی مخصوص خود چند قدم پیش رفت مسر بازهایشکه جلو آنها را سد کرده بودند . بدون آنکه بدا نند چه باید کرد عقب نشستند . فرمانده نعره زد :

— بزنید پدر سوخته‌ها را

ماشین آب پاش که جلو کافه شهرداری استاده بود به حرکت درآمد . چند صدا از روی کامیون با هم داد زند :

- مرک بر فاشیم !

بعد بمب گاز اشک آور تر کید و بدنبال آن صدای شوم سوت اتومبیل آتش نشانی برخاست ...

جواد هنوز به چهارراه بهرامی نرسیده بود که دید عدد زیادی دارند دنبالش میدوند ، خواست کناری باستد تا ازو بگذرند . اما وقتی سر بازهای مسلح را پشت سر جمعیت دید ، منصرف شد ، قدمها یش را تندتر کرد .

مردم از نظامیها سبک تر بودند و تندتر می دویدند ، تمام خیابان پر شده بود از فحشهایی که فقط در قزاقخانه میاموزند - جمعیت مانند موجی از روی جواد گذشت واوهم وقتی دید تنها مانده شروع کرد به دویدن . همانطور که یک چلاق میتواند بود . روی یک پای سالمش جست میزد و عصایش را بدنبال می کشد . کنار جوی آب خیابان بهرامی وقتی که مردد بود چگونه از آن بجهد .

هشت سر باز ودو پاسبان نمایان شدند . آدمکهایی که بالاخره فرصت یافته بودند زبونی دائمی خود را تلافی کنند . آدمکهایی که بالاخره فرصت یافته بودند ، مانند یک گرامافون همه آن فحشهایی را که روزانه می شنیدند : بصدای بلند بازگویند . این برایشان اهمیت نداشت که مخاطبیان هم کسی باشد ، اصلا برایشان اهمیت نداشت که مخا طبی داشته باشند .

صدها تن از آیها دیده شده اند که در آن روز ۱۴ آذر ماد ، اسلحه خود را روی شاخه های درختان ، روی شیشه تا کسی ها روی پنجره خانه ها فرود می آورند ، صدها تن از آنها دیده شده اند که از یک سوی خیابان بسوی دیگر میدویدند ، هدفستان چه بود هیچکس نمیداند . آنها دیدند برای آنکه خودشان را مشغول نشان بدهد و بتوانند بصدای بلند ناسزا بگویند ، برای آنکه با همه

جنون غمخواری خود این را می فهمیدند که... هشت سر باز و دو پاسبان بالاخره به موجودی دست یافته بودند که ممکن بود زیر ضربات ته تفک و با توم ناله کند ، بگردید و داد و فریاد راه بیندازد بالاخره به چیزی رسیده بودند که ممکن بود یکی از فحشها را بخودشان بگرداند . آخ که دلشان چقدر غنج میزد ، فقط یک کلام بگوید تا مغزش را داغان کنند ، پوست و روده اش را درآورند و موهای سرش را بکنند ...

جواد، با اولین ضربت ته تفک افتاد ، مثل کیسه ای بی جان و بی صدا . اینهم شانس قزاق ها بود ، فقط آدمکهایی که عقلشان پارسنیک میبرد از چنین شکاری دست بر میدارند ، تفکها بالا و پائین میرفت . قزاقها بهمان نسبت که ضربات را شدید تر فرود می آوردند صدایشان را هم بلند تر میکردند . آیا جواد زیر باران تازیانه بولاد و چوب سخن گفت ؟

آهی کشید ، جیغی زد ! کسی نمیداند . او بسجده افتاده بود و ضربات روی ستون فقرات ، شانه ها و رانش فرود میآمد یکبار کوشش کرد و بزانو نشست ، تمام صورتش یک تکه گوشت لهیده و خونین بود .

حتمًا میخواست برخیزد ، زیرا با آنچه که از نیرویش میاند بود به چوب دستی خود تکیه کرد .. قدش را راست کرد اما نتوانست روی پایش بایستد . بزانو افتاد کاری که کرد این بود که عصایش را با هردو دست گرفت و بالای سرنش نگهداشت . چه منظوری داشت ؟ شاید میخواست بگوید : «بابا، آخر نگاه کنید . من چلاقم»

شاید میخواست دفاعی بکند

شاید هم بیخودی ، بدون هیچ فکری بدون هیچ حسابی اینکار را کرده بود .

در هر حال منظورش هرچه بود آن را قراقوی بنوان یک عکس العمل ، یک جواب ! شبهه همان حرکتی که اینهمه انتظارش

فُصْبَرَ الْ بَيْنَ الْ اَهْلَيْ

بقيه از صفحه ۱۸

بيامي بهرمندان جهان فرستادند.
در اين پيام خطاب بهرمندان
جهان چنین كفته شده است:
 «يک لحظه هم از ياد نبريد
كه حفظ صلح بزرگترین وظيفه ماست
چون يك فرد کشور خود، مانند يك
هرمند بصلاح خدمت کنيد. هر چه از
دستان برم آيد بر اي عقه بيمان صلح
ميغان پنج دولت بزرگ، انجام دهد.»

«اعطای جوايز بین المللی صلح
نشانه دیگرنی از سیاست صلح جویانه
دولت شورویست ... مردم شوروی
که همه نیروی خود را برای نیرومند
کردن سرزین سوسالیزم بکار می برند
باين مجاهدين را صلح درودی فرستند»
«پراودا» در اين باره مينويسد:

را ميکشيد فهميد، جو ادروی کند زانوش. تکيه داشت دستها يش
را باعصاری زير بغل بالاي سر برده بود. مانند همان آدمکهائی
كه توی باغات خربزه توی شاليزه ها و صينی کار يهای ميگذراند. درست مانند
همان هدفهائی که روزهای تیراندازی در باغشاه برپامی کند قراق معطل
نشد، چهار بار سر نيزه را در شکم يندناع جواد فروبردو بیرون کشید.

— مادر قجهه ها دست درازی ميکنی

جوادخون قى کرد و پشت افتاد. جواد پسر عنایت روز پنج
شنبه ۱۴ آذر ماه هزار و سیصد و سی ساعت ۷ و نیم از خانه بیرون
آمد. ساعت هشت وربع در ايستگاه تهران بود. ساعت هشت و
سه ربع در چند قدمی سردر يك ديرستان جان داد: چشمان بازو غبار گرفته اش
بکاشی کاري سردر بزرگ مات مانده بود؛ ديرستان انو شيروان داد گر»

چند خبر

كمیته بین المللی جایزه
استالینی صالح، امسال هرمندان زبر
را بدبیافت جایزه منتخر خواهد کرد:

۱- کو - موژوو - Kuo-Mo-

رئيس آکادمی علوم چین

۲- پیترو ننسی P. Nenni

نماینده مجلس ایتالیا

۳- ایکو اویاما Ikuo Oyama

عضو پارلمان ژاپن

۴- آناز گرس A. Seghers

بانوی نویسنده آلمانی

۵- ژرژ آمادو J. Amado

نویسنده برزیلی

۶- مو نیکافاتن M. Felton

بانوی مبارزا انگلیسی.

«پراودا» در اين باره مينويسد:

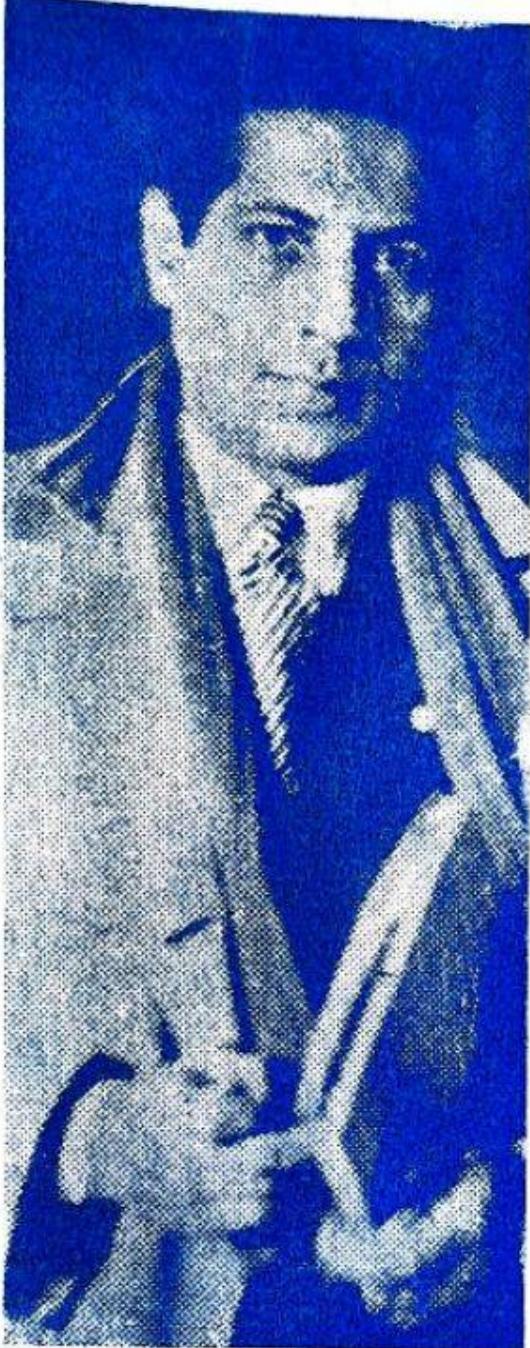
یام دیر جمعیت مصری هواداران

صلح بخوانندگان مجله ما

بدوستایم، خوانندگان مجله «کبوتر صلح» از طرف هیئت تحریریه مجله «الكاتب» و از طرف خوانندگان آن در مصر و سودان حامل درود فراوان و گرم و دوستی و برادری صادقاً به ای هستم که با گذشت ایام محکم تر خواهد شد روابطی که هواداران صلح را در تام کشورهای جهان بهمی پیوندد مقدس ترین و نیرومند ترین روابط است و آنچه ما هواداران صلح را در ایران و مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا بهمی پیوندد نه فقط مبارزه بخاطر صلح جهانی است بلکه بالاتر از آن مبارزه مشترکی است برای رهایی از یوغ بندگی بیکایکان که از ده ها سال پیش بگردان مافتاده است.

زنده و پاینده باد مبارزه مشترک ما در راه صلح و آزادی ۱۹۵۱ دسامبر

یوسف حلمی



بلى اصدقائى ترا محمد «الكتاب»

من شخصیت غیر مرید «الكتاب» و من ترانهای نی مصر و سودان
و مصر و سیم شخصیت حافظه و محکمة صادرقه و مخواه تمرد اراد علی مرور از این قوم تقدیر
و من العذاقون و من سرمهد از اینها پیشدم فی مجمع فتحاء الارض هی اقوی و اند من
العذاقون . و ای های برویت من اوصاف السیدم فی ایران و مصر و بیرونیه از زرمه
و شیخاو و افریقیا و میس دنله و لکح من اجل السیدم العالمی و ای عالم و بطب
تفوق زیر لکح المشترک بخدا من من الا مستعار اخذ عین المد

باید فوق احاسنا من مشترک افسوسین

صلیحی که اصحاب المشترک من اجل السیدم و المدین

۱۹۵۱ دیسمبر سنه ۱۹۵۱ یوسف حلمی